



دوره دوم
 آذر ۶۵ شماره ۶

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

یادداشت‌هایی بر وقایع روز

گفتارها بجان هم افتاده اند، به آنها امان ندهیم!

روند عمومی اوضاع در سطح بین المللی و به تبع آن در ایران است و از لحاظ جهت گیری سیاسی و علی‌بهدف خلع سلاح کردن توده‌ها و آماده‌سازی زمین برای کشتادن آنها برزیر پرچم این یا آن قدرت امپریالیستی‌ها ایستادن در کنار این یا آن جناح درون حکومت ایران خدمت می‌کند. این امری بی اهمیت نیست و بهین دلیل برخوردی عمیق، جدی و همه‌جانبه را از جانب کمونیستهای انقلابی جهت مرزبندی با عمده انحرافات رایج الزام آور می‌سازد. مقاله حاضر با این قصد نگاشته شده است.

اگر قرار است "ارتباط پنهانی" دولت ریگان و حکومت جمهوری اسلامی چیزی را نشان دهد، همانا جدت بیایی بیش از پیش تضادهای سیستم جهانی امپریالیستیت. اگر قرار است اهداف استراتژیک نهفته در سفر مک فارلین و تماس‌های مشابه آن، خطری را مورد تأکید قرار دهد، همانا خطر برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است. اگر قرار است دو دوزه بسازی امپریالیسم آمریکا در مورد حکومت خمینی بر واقعیتی تأکید گذارد، آن واقعیت همانا جایگاه پراهمیت منطقه خلیج و مشخصاً ایران در طرح تدارکات و برپائی جنگ جهانی سوم، برای هر دو بلوک متخاصم امپریالیستیت است. و اگر می‌باید نتیجه‌ای کلی از اینهمه جار و جنجال که حول مسئله ایران و آمریکا برپا شده حاصل نمود، همانا تشدید ضعف نظام جهانی امپریالیستی بواسطه اوج گیری تضادها و تناقضات ذاتی این نظام و پدید آمدن فرصتهای طلایی در افق مبارزه طبقاتی - در ایران و جهان - برای دستیابی به پیشرفتهای عظیم انقلابی از جانب پرولتاریا و متحدان ستم‌دیده اش است. به این واقعه هر طور دیگری که برخورد شود در بهترین حالت بیان برداشتی سطحی و ناقص از

وقایع هفته‌های اخیر در صحنه سیاسی ایران و نتایج دعوای درونی هیئت حاکمه را فقط می‌توان آغازی بزرگ دور جدید کشمکش و تلاش رقابت‌های جار و گردن زبیری بیکدیگر بحساب آورد. نتیجه چنین کشمکش و تلاشی - حتی در کوتاه مدت - تعمیق شکاف درون حکومت و تضعیف شدید ارتجاع حاکم خواهد بود. اینک باید پرسید که آیا پیشروان طبقه کارگر قادر به درک این اوضاع هستند یا نه؟ و مهم‌تر از آن، آیا خواست، توان و سیاست بهره‌گیری از شرایط تضعیف ارتجاع را برای محکم کردن جای پای خود در مسیر کسب قهر آمیز قدرت سیاسی دارا هستند یا خیر؟ این سئوالی است که در برابر هر پرولتر انقلابی و آگاه قرار داد. وظیفه کمونیست‌ها اینگونه کردن تحولات پراهمیت سیاسی و صرفاً در تفسیرشان نیست. آنان که به لزوم حرکت جهت کسب قهر آمیز قدرت و بی‌قراری حاکمیت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا با برسانتای سوسیالیسم و اهداف کمونیسم در عرصه جهانی اعتقاد دارند، باید با هم‌شیرانی از فرصتهای بدست آمده برای برداشتن گام‌های عظیم تر در مسیر طولانی انقلاب مسلحانه نهایت استفاده را بنمایند. جناح‌های حکومتی بجان هم افتاده اند، نیروهای نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی دچار تفرقه و تشتت گشته اند، دار و دسته‌های رقیب برخورد‌های مسلحانه را در میان خودشان پیش بینی می‌کنند و برای خلع سلاح کنسردن حریف و پیشدستی در وارد آوردن ضربه، نقشه‌ها بقیه در صفحه ۲

چه عاملی مقامات آمریکائی را
 راهی تهران ساخت؟

"اگر ما ایران را به روس‌ها ببازیم، جهان بدونیم تقسیم می‌شود. این یک عقبگرد وخیم برای ایالات متحده خواهد بود."
 - ریچارد هلمر رئیس اسبق سازمان سیا و سفیر اسبق آمریکا در ایران.
 این واقعتی انکارناپذیر است که با وقوع انقلاب ۵۷ و سقوط رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا بقیه در صفحه ۲

نقدی بر نظرات 'حزب کمونیست'
 پیرامون بان اسلامیسیم

ایران گیت

مقاله‌ای از حزب کمونیست انقلابی / آمریکا

راه کارگر و تکذیب نامه اسحق شمیر!

صفحه ۹

صفحه ۱۲

صفحه ۲۰

یادداشت‌هایی . . .

منطقه خلیج عرصه ایست که در شرایط برپائی جنگ امپریالیستی نقش مهم بازی خواهند نمود. این عرصه تابان حد امنیت دارد که بنا به گفته تحلیلگران غربی و بشاهدت واقعیات عینی مبارزه قطعی بر سر آن می تواند به جرقه آغازین جنگ جهانی سوم بدل گردد. بنابراین، بهبود روابط ایران و آمریکا به همان اندازه که از ضرورت کشیدن هیئت حاکمه اسلامی برای بلوک غرب حکایت می کند و ظاهراً پیشرفت های معینی را نیز در این ارتباط با جناح حاکم نشان می دهد، به همان میزان نیز به عاملی جهت تشدید بیش از پیش تضادهای دو بلوک در سطح منطقه و بطور کلی در سطح جهان تبدیل خواهد گشت. این واقعیتی است که در نتیجه تحولات آتی جهان امپریالیستی و سیاست های تدارک جنگی دو بلوک متخاصم تأثیرات خود را بوضوح اعمال خواهد کرد.

در مذاکرات

تهران - واشینگتن چه گذشت؟

این درست است که دست قدرت مند بر جهان امپریالیستی و الزامات بلوک جنگی غرب مک فارلین و همراهانش را روانه تهران ساخت، اما اینها "میهمانانی ناخوانده" نبودند که یکباره بر سر صاحبخانه نازل شده، حضور خود را بر وی تحمیل کنند. هیئت آمریکائی با دارو دسته ای کمپرادور طرف بود که با سوار شدن بر موج عظیم انقلاب ۵۷، خود را بر اریکه قدرت آویخت و بر ارکان نظام تحت سلطه میراث شاه تکیه زد. فرستادگان کاخ سفید به ضعف و استیصال بی حد و حصر رژیم اسلامی آگاهی داشتند و بر اسارت اینان در چنگال گرداب گریزناپذیر جنگ خلیج واقف بودند. از سوی دیگر، کمپرادور های اسلامی از سالها پیش چرخ سبز را بر فراز برج و باروی جمهوری اسلامی آویخته و تمامی قدرتهای امپریالیستی را به بهره برداری و کامجویی فرا می خواندند. سرکوب و حیثیانه نیروهای کمونیست و انقلابی و جنبش های توده های مردم، عقد توافق نامه هائی نظیر قرارداد الجزایر مبنی بر آزادی کروکانهای آمریکائی و پرداخت خسارات تجدید قرارداد های قدیم یا انعقاد کنفرانسهای جدید اقتصادی با کمیانیهای انحصاری غرب، حجم بیسابقه واردات از کشورهای اروپائی و ژاپن و بلوک شرق، زدن چوب حراج بر نفت در بازار آزاد، تضرع و التماس در مقابل دروازه های دیپلماتیک سیاسی غرب برای گشایش های تویین و بهبود و گسترش روابط، و بالاخره تماشای پنهان و آشکار با دست نشاندگان مستقیم امپریالیسم آمریکا برای تهیه جنگ افزار آمریکائی، نوسدهای بارز عملکرد و خصلت کمپرادوری جمهوری اسلامی بودند. آنچه برای کاخ سفید

ایران را بعنوان پایگاه مهم استراتژیک نظامی خود در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند از دست داد، هر چند سیستم کمپرادوری ایران اساساً دست نخورده باقی ماند. اوضاعی که در این نقطه از جهان بعد از بهمن ۵۷ موجود آمده و کماکان نیز ادامه دارد - از نقطه نظر منافع بلوک جنگی غرب و مشخصاً آمریکا بعنوان سرکرده این بلوک - یک خلاء قدرت منطقه ای است. تا اینجای قضیه، سو سیال امپریالیسم شوروی از اوضاع منطقه چندان ناخرسند نیست، هر چند جهت گیری و وابستگی بسیاری از کمپرادورهای اسلامی عمدتاً بست بلوک غرب باشد. همان موقعیت استراتژیک پراهمیتی که ایران را به پایگاه امپریالیسم آمریکائی بدل ساخته بود، عاملی شد که بلوک غرب را به اقدامات و تدابیر مداوم برای جبران موقعیت از دست رفته و زمینه چینی برای انجام تعیین تکلیف قطعی در منطقه برانگیزد. استراتژیستهای آمریکائی این مسئله را از اواخر سال ۵۷ - وقتی که معلوم شد دیگر شاه رفتنی است - مدنظر داشتند و نحوه برخورد به جریان خمینی را با هدف جلوگیری از تعمیق انقلاب از یکسو و ممانعت از نفوذ شوروی در شرایط بحران انقلابی، تنظیم نمودند. از سفر ژنرال هایزر و ملاقاتش با بهشتی و دیگر چهره های اصلی جریان خمینی (قبل از سقوط شاه) گرفته تا مذاکرات بازرگان - برژنسکی در الجزایر (۱۲۵۸)، از فشار سیاسی و استقاده از چماق تهدید علیه جمهوری اسلامی گرفته تا ایجاد و توسعه کانال های مختلف سیاسی - اقتصادی و تسلیحاتی غربی - خصوصاً بعد از برپا داشتن جنگ ایران و عراق - در دل حکومت خمینی، تماماً با هدف بحداقل رساندن ضررهای ناشی از انقلاب ۵۷، و در درازمدت پر کردن خلاء قدرت منطقه ای صورت گرفت. به گفته شخص ریگان در مصاحبه مطبوعاتی ۱۲ نوامبر امسال "اهمیت استراتژیک ایران" قرار گرفتن این کشور بر "مداردوستی با آمریکا و بلوک غرب" را الزام آور ساخته است. یا آنطور که کاسپاروویچر کر وزیر دفاع ایالات متحده در آخرین اجلاس سران ناتو ابراز داشت: "ایران همان ایران است و چیزی از اهمیتی که در زمان شاه داشت، کم نشده. اگر غرب نمی تواند از این منطقه پراهمیت چشم ببوشد."

آن "رازی" که در ماه گذشته برملا گردید نیز در ادامه اقدامات فوق الذکر و بررانشای همین اهداف قرار داشت البته با در نظر گرفتن این فاکتور که طی چندساله اخیر تحولاتی صورت گرفته و کام هائی جدی از سوی هر دو بلوک امپریالیستی در مسیر تدارک جنگ نوین جهانی به پیش برداشته شده و اوضاع بین المللی را بشدت بحرانی ساخته است. در این میان،

گفتارها

می ریزند. آن هرج و مرج و بلبشویی که برای بسیاری تنهاد فردای مرگ خمینی مقصود بود، امروز در دوران حیات وی تکوین می یابد و یک بار دیگر بر این واقعیت صحنه می گذارد که عاملی کیفیتاً قدرتمند تر و تعیین کننده تر از مرگ یک سرمد در حکومتی به اوضاع ایران شکل می دهد. این تشدید تضادهای اصلی در عرصه جهانی و روند های درهم پیچیده دنیای امپریالیستی است که همچنان با قدرت تأثیرات عمیق و تکان دهنده خود را بر صحنه سیاسی ایران اعمال می کند. با برملا شدن "رابطه پنهانی" کاخ سفید و مقامات جمهوری اسلامی با دیگر دست بزرگ بحران نظام امپریالیستی در هدایت تحولات نمایان گشته است. این روابط را برای توده های تشنه آگاهی، برای مردم ستندیده و عاصی چگونه باید توضیح داد و چه نتایج معین سیاسی و عملی را در پیش پایشان نهاد؟ امروزه از دستگیری نزدیکان منتظری و برخی عناصر مخالف خوان درون حکومت و خصوصاً از دستگیری ادامه دار شمار کثیری از فرماندهان سپاه و ارتش حرف می زنند، و دروغ ها و اوامر فریبیهای سران حکومت که دم از "پیروزی های عظیم در برابر شیطان بزرگ می - زنده در محافل و مجامع توده ای به باد مسخره می گیرند. ولی باید این نکته را نیز از نظر دور نداشت که گرایشی بس عقب مانده در میان بخشهایی از مردم در حال شیوع است: هستند کسانی که با وجود تنفر عمیقشان نسبت به جمهوری اسلامی خوشخیالانه بهبود روابط ایران و آمریکا را با نزدیک شدن پایان جنگ ارتجاعی معادل می گیرند و بواسطه تفرشان از جنگ و مصائب ناشی از آن، نهایتاً از این بهبود روابط احساس رضایت می کنند. باید متوجه شیوع چنین گرایشی بود و مبارزه با آن را مدنظر داشت. بدون مبارزه بی امان بقصد دود کردن و بهر فرستادن این تخیلات انفعال آور، صحبت از خلق افکار عمومی در جهت برپائی انقلاب قهرآمیز بیهوده است. باید با تمام قوا از طریق افشاگریهای عمیق و زنده و واقعی توجیهای سازشکاری بخش های از مردم با وضع موجود ادرم شکست افشاگری صرفاً شرح یا تکرار واقیعی که هر شب از طریق رادیوهای خارجی و داخلی بگوش همگان می رسد، نیست. افشاگری اعلام اینکه "دیدیه جمهوری اسلامی با آمریکا رابطه داشت" نیست. افشاگری، موضعگیری علیه این با آن سیاست حاکمیت - بدون نشان دادن ریشه ها و علل هر موضع و عملکرد ارتجاع، و جایگاه آن در مناسبات حاکم در جامعه و جهان - نیست. و مهمتر از همه، افشاگری نه تنها تحلیل از اوضاع، بدون نشان دادن راه تغییر انقلابی آن بدست توده های بقیه در صفحه ۳

جای تفکر و تعمق داشت - و کماکان نیز دارد -
چگونگی برداشتن گام‌های نوین برای محکم
کردن جای پا در ایران و منطقه، درست زیر
چشم سوسیال امپریالیسم شوروی بود. جلوگیری
از عکس‌العمل سریع و طرح تدابیر معین از
سوی شوروی و متحدان عربش، یک علت مهم
مخفی نگاهداشتن این روابط محسوب می‌شد.
اگر واقعاً مک‌فارلین بعنوان خدمه‌های امپریا
با پاسپورت ایرلندی وارد تهران شده باشد،
مسئلاً اینکار را برای فریب مقامات تهران
انجام نداده - چه اینان در واشینگتن و پایتخت
های اروپا و ژاپن مذاکرات تهران را قبلاً
با یکدیگر طرح‌ریزی کرده بودند - و بنظر
می‌آید که این آرتیست با زبهای ویژه بیشتر
برای دورنگاهداشتن ماجرا از چشم‌های امنیتی
روسی‌ها و نیز جناح‌های مخالف درون هیئت
حاکمه ایران صورت پذیرفته است.

بهر طریق، قراردادهای سیاسی و نظامی
معینی پشت پرده بامضاء رسید که در مرکز
انها مسئله قرارداداشت (۱) تضمین ایران به
سویکا مبنی بر جلوگیری از ضربات نظامی
شیعیان جنوب لبنان به افراد و مؤسسات آمر-
یکائی (۲) تحویل جنگ افزارهای مورد نیاز ارتش
ایران بر مبنای قراردادهای منعقد در زمان
شاه و نیز انعقاد قراردادهای جدید در زمینه
تحویل دستگاه‌های ویژه مخابراتی و جاسوسی،
(۳) آزدسازی گروه‌گانه‌های آمریکائی که در لبنان
اسیرند.

این قراردادها با خود بهبود روابط سیاسی
دیپلماتیک و انجام برخی اقدامات مکمل زام
بدنبال داشت. فی‌المثل، گسترده و با برنامه
شدن همکاریهای امنیتی میان سرویس‌های
اطلاعاتی در کشور در زمینه شناسائی و قلع و
قمع نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست. اصیل،
و همچنین در ضربه زدن به عوامل اصلی بلوک
سوسیال امپریالیستی در ایران و منطقه.

پشت پرده
چگونه فاش گشت؟

در اینکه جمهوری اسلامی از منابع مختلف
غربی سلاح تهیه می‌کرد، هیچکس شکی نداشت.
حتی نام کشورهایی همچون اسرائیل و آژانتین
نیز در این معاملات مشخص گشته بود. از طرف
دیگر بر مکان روشن بود که چنین معاملات و
نقل و انتقالی نمی‌تواند از چشم دولت آمریکا
دور بماند. آنچه در این بازی چندساله، نه‌تنها
بسیاری افراد و جریان‌های سیاسی را بخیود
مشغول داشت - همانها که حالا با برملا شدن
رابطه پنهانی کیچ و منگ شده اند - تبلیغات
عوام‌فریبانه و گوشخراش طرفین مذاکره علیه
یکدیگر و مشخصاً علیه "مذاکره با یکدیگر" بود.
ریگان درست در بحبوحه رفت و آمد فرستادگان
نش به تهران، بشدت هرگونه ارسال اسلحه به

ایران را محکوم می‌کرد و درست هنگامیکه
هواییهای آمریکائی حامل سلاح روی بانسند
فرودگاه‌های نظامی تهران بر زمین می‌نشستند،
شیکه چندملیتی قاچاق اسلحه را کشف میکرد
و اعضایش را برندان می‌افکند اینطور بنظر
می‌آید که مقامات آمریکائی حتی تاکتیک‌های
لایوهائی قضیه و شیوه‌های انحراف افکار عمومی
رانیز در مذاکرات تهران مطرح ساخته و
زهندهای مشخصی به رفتنجان و شرکاء
داده اند. فی‌المثل، کاری شبیه به خیمه شب
بازی سران کاخ سفید را سردمداران حکومت
اسلامی - البته بسیار منخره تر و مفضحانه تر
از اصل سناریو - چند ماه پیش با "شناسائی
و دستگیری یک جاسوس خطرناک آمریکائی"
انجام دادند. جاسوسی که درصاحبه تلویزیونی
اعتراف کرد "اطلاعات دست اولی را در مورد
اوضاع سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ایران از
صفحات روزنامه‌ها و برنامه‌های صداوسیما
رژیم، مخفیانه بدست می‌آورده" - و "قاعدتاً با
بست سقارشی - به سازمان اطلاعاتی آمریکا"
می‌رسانده است.

اما این قبیل بازیهای منخره و چه‌بسته
سازیهایی عوام‌فریبانه، لااقل افعی‌هایی کینه
مستقیم دست اندرکار امور حکومتی بوده - و
کماکان نیز هستند - را نمی‌توانست تا ابد
از ماجرای اصلی بی‌خبر نگاه دارد. خصوصاً
اینکه جناح‌های حکومتی ایران، در ارتباط با
حفظ یا دستیابی به موقعیتی برتر در رأس
قدرت سیاسی، گرایشات و جهت‌گیری‌های
متفاوتی را به سمت بلوک بندیهای امپریالیستی
رقیب باخود حمل می‌کنند. و طی این هشت
سال، روابط سیاسی - دیپلماتیک - اقتصادی و
بندهای تسلیحاتی - خصوصاً در شرایط جنگ -
جناح‌های کمپرادوری رقیب را بسوی قطب‌های
جهان امپریالیستی جهت داده اند. در برزلا
ساختن روابط پنهانی تهران - واشینگتن نیز
یکی از همین جناح‌ها نقش داشت. جناحی که
از دیرباز با مقامات لیبی روابط بسیار نزدیک
و حسنه‌ای برقرار ساخته و برای تقویت موقعیت
خویش در مقابل جناح غالب (رفسنجانی و شرکا)
در اردوی شرق و در میان دول "مترقی" و نهضتهای
آزادبخش "بدنبال تکیه گامی محکم و قدرتمند
برای خود می‌گشت. اینها در مقابل اقدامات
پشت پرده رقیب عکس‌العمل نشان دادند و
چوب اینکار را نیز خوردند. ماجرا بدین‌شکل
پیش رفت که جناح برادران هاشمی در افشای
سخنان رفسنجانی بمناسبت سالگرد جنگ دست
به انتشار اعلامیه و جزوات شدید اللحنی
زده و باند حاکم را خاش و سازشکار خواند.
بلافاصله بعد از دستگیری برادران هاشمی توسط
مأمورین جناح غالب، متحدان نشان در لبنان خبر
سفر مک‌فارلین و روابط پشت پرده (البته
احتمال قوی با تشویق و پشتیبانی شورویها)

در روزنامه "الشراع" - منمایل به سوریه -
منتشر ساختند. درج این گزارش مثل بمب در
جهان صدا کرد و از دل تضادها و دعواهای
درونی جریان‌ها، مختلف امپریالیستی، جوان‌ب
منازات و زوایای ناروشن این "رابطه تهناسی"
روشن و روشنتر گشت.

تأثیرات مشخص این قضیه
بر روی هیئت حاکمه ایران و
جناح بندیهای آن چیست؟

جنگال و شکاف و درگیری در میان
سردمداران حکومت اسلامی، بدسته بندی‌ها و
اشتلافات نوین و ناپایداریشان، بخوبی چه‌ره
منکسر و جدامی گونه این رژیم ارتجاعی زادر
آینه موجدار جهان امروز منعکس می‌کنند.
زیر سؤال رفتن موقعیت منتظری بعنوان
جانشین خمینی و بحث‌هایی که از جانب احمد
خمینی مبنی بر "ولایت فقیه شورائی بعد از امام"
براه افتاد، رنگ هشدار بود که خبر از دور
تازه‌ای از درگیری‌های درون حکومتی میداد.
سیر وقایع حتی به ساده اندیشانی که دلیل این
ماجراراقط قدرت طلبی چندآخوند بر سر مقام
رهبری بعد از مرگ خمینی می‌دانستند، نشان داد
که پای تضادهایی بسیار جدی تر و تعیین کننده -
تراز این در میان است. تاپیش از این،
بسیاری از مردم جناح بندیهای درون حکومت
را به آنچه "قابل رؤیت و ملموس" بود - مثلاً
دعوی آذری قمی و جریان پشت روزنامه
رسالت یا نیروهای مسلط بر کابینه و مجلس
محدود می‌کردند. اما بناگاه در مقابل خود،

بقیه در صفحه ۴

کفتارها

تحت ستم و استثمار نیست. امروز توده‌ای‌ها،
اکثریتی‌ها و راه کارگر بی‌بام در مور رابطه
ایران و آمریکا افشاکاری می‌کنند، سلطنت -
طلبان هم بشیوه خود این رابطه را افشائی کنند،
داد و فریاد مجاهدین هم بر سر این موضوع بلند است
جناح مغلوب درون حکومت نیز به افشاکاری
مشغول است و حتی جناح‌های مختلف بلوک غرب
نیز بدین کار بپردازده اند. حرف کمونیستها در
این میان چیست؟ مانده مردم می‌گوئیم که چشم و
گوشان را خوب باز کنند و وقایع را بدقت زیر
نظر داشته باشند - نه فقط برای آنکه از اوضاع
سز در آورند، بلکه برای بهم زبختن بسط
حکومت، برای تشخیص لحظات بحرانی و ضعف
دستگاه حاکم و ضربه زدن به آن. بدون شک
آنان که اسپرند ریج گزائی، ندانم کاری و
کیچ سری هستند از بس انجام این وظیفه بر
نمی‌آیند. این رسالت بدوش ماست، رفقا،
اوضاع را در بیابیم کفتارها بجان هم افتاده اند،
به آنها امان ندهیم!

یادداشت‌هایی

صف "متحدی" از دولتیان و مجلسیان و رسالتیها را دیدند که از "کشف شبکه توطئه گس" و "دستگیری گروه خبیث هاشمی" ابرازخشنودی می کنند و "اقدام هوشیارانه بزازان امنیتی" را می ستایند. برای بسیاری از نیروهای سیاسی نیز که محور دعوی درون حکومت را مسائلی از قبیل چگونگی سازماندهی تولید و شیوه های بهره کشی از نیروی کار، یا سیستم مالکیت اراضی روستائی و برخی اختلافات در مسائل شرعی می دیدند نیز این اتفاقات غیرمنتظره و عجیب بود. بدینال این اتفاقات جامعه شاهد انتشار شینامه ها و جزوات اعتراضی علیه "دستگیری افراد مؤمن و درنگوش" "خط سازش با شیاطین" است، و قطعنامه های اظهارات مجلسی - داری که از سوی این نهادیان شخصیت زخم خورده ابراز می شود. بیک کلام، دوطیف - بنا دو جهنگیری متضاد - که یکی جهت غرب را کزیده و دیگری رویسوی شرق دارد، درون هیئت حاکمه ایران شکل می گیرد. اینکه جناح غالب راه غرب را برگزیده (که البته این بمعنای ثابت ماندن عناصر و صف بندیهای درون این جناح نیست)، دارای زیربنای مادی قدرتمندی است. همان بس که اینان بایدروی زمینی چرا کنند و آن دم دستگامی را بچرخانند که بلوک غرب و در رأس آن امپریالیسم آمریکا بمقابل حلقه ای بسیار مهم از شبکه بین المللی خود در خدمت نیازهایش ساخته و پرداخته است. و این عاملی است که تضاد موجود میان جناح های مختلف بر سر نقش غالب در حکومت را در دو جهت متخاصم شرق و غرب تعمیق می بخشد. آنچه برادر دوسته هاشمی گذشت بیان وجود چنین تضادی بود و آنچه بعد از این میان این دو جناح خواهد گذشت نیز باوضوحی بیشتر تعمیق و تشدید تضاد فوق الذکر را نمایان خواهد ساخت.

در حال حاضر اصلی ترین مهره های نظامی جناح مغلوب عملاً فلج گشته اند، ولی ردیهای سیاسی این نهاد زیاره ای مجامع و محافل بی چشم می خورد و خبر از تدارک برای حمله ای دوباره و تسویه حساب با حریف را می دهد. دور جدیدی از جدال آغاز گشته است و اگر مغلوبین در لاک دفاعی فرو رفته اند، تنها بدران خاطر است که در وقت مساعد دوباره سر بلند کنند. صف همدستان کنونی رفسنجانی نیز بهیچوجه یکدست نیست. بسیاری از افراد تنها بر مبنای منافع آنی وارز - بایی از تناسب قوای موجود، در کف سنگین تر ترا و برای خود جایی دست و پا کرده اند و چه بسا در موقعیتی متفاوت همین همراهی را با جناح مغلوب نشان دهند. در این میان آنچه برای کل هیئت حاکمه بسیار آزار دهنده و خطرناک است، کشیده شدن دامنه تعارضات به بدنه قوای سرکوبگر و بیاروئی مسلحانه درون ارتجاع و تضعیف اهرمهای سرکوب انقلاب می باشد. تداوم اقدامات ویژه و شبه کودتائی جناح غالب

در دستگیری و برکناری مهره های نظامی مخالفین خود از سپاه پاسداران و ارتش - که با تداوم پیدشکرانه ای نظیر جمع آوری موقتی گشتی های سپاه در شهرهای اصلی همراه بود - موقعیت بحرانی و شکننده رژیم را وخیم تر خواهد ساخت. بنابراین حتی اگر به وقایع جاری ایران تنها از زاویه تضادهای داخلی حکومت هم نگاه کنیم، استحکام و تثبیت امری ناممکن جلوه می کند. رفسنجانی و شرکاء مختارند که گشایش کاخ سفید را به فال نیک بگیرند و اثر اسرا را آغازی بسرای تثبیت و تحکیم موقعیتشان بحساب آورند، و شاید واقعا منظور خمینی از بیان "اگر من هم بمیرم مهم نیست، جمهوری اسلامی می ماند" این باشد که "بما قول داده اند جمهوری اسلامی بماند". اما همه این دورنماها بروی جهانی در حال انفجار تصویر گشته و دیری نخواهد پاید که گردن باد بحران، کاخ پوشالی رژیم اسلامی را درهم بپسجد.

آبمار اودات و اشنگتن - تهران
در سرنوشت جنگ خلیج مؤثر خواهد بود؟

ریگان در یکی از نخستین مصاحبه های توجیهی خود پیرامون "ماجرای ایران" و "قیحانه اعلام نمود: "یکی از اهداف تجویل اسلحه آمریکا به جمهوری اسلامی، کمک به خاتمه آبرومندان جنگ ایران و عراق بوده است". این اظهارات عوامفریبانه بیش از هر چیز برای پوشاندن دستان خونبار امپریالیسم بانکی در جنایت عظیم جنگ خلیج است که تا کنون نزدیک به یک میلیون قربانی بجای نهاده است. اقداماتی نظیر تجویل اسلحه و قطعنامه های بدی مورد نیاز جمهوری اسلامی از سوی بلوک غرب (که سالهاست جریان دارد) بنا به اعتراف صریح مقامات آمریکائی با تجویل منظم نقش آرایش نظامی قوای ایران (ضبط شده توسط آواکنهای عربستان سعودی) به دولت عراق همراه بوده است. و این یعنی تلاش برای حفظ تعادل قوای میان طرفین نیز در زمینه تداوم یک جنگ فرسایشی - تداومی که بنده های تسلیحاتی، مالی و پیوندهای سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی دو کشور را با بلوک امپریالیستی غرب مستحکمتر ساخته است. تا آنجا که به "سیاست پنهانی" کاخ سفید در قبال رژیم خمینی مربوط می شود، اینک میانه تنها از این بهبود روابط جهست گسترش هر چه بیشتر نفوذ خود در صوف هیئت حاکمه ایران سود می جویند، بلکه در قبال دولت عراق نیز از آن بمثابه چماق تهدید کننده و پیش گیرنده از چرخش بسوی "دوستان قدیمی" شرقی استفاده می کنند. اما بلوک سوئیال امپریالیستی نیز بی کار ننشسته و بدون تأمل و تردید سیاست گشایش تسلیحاتی، مالی، اقتصادی و فشار های معین دیپلماتیک - سیاسی را در بر خورده به طرفین جنگ خلیج اعمال می دارد. تا اوضاع منطقه را مساعد حال خویش و طرخیهای تدارک

جنگش گرداند. دولت آمریکا در برابر یابی جنگ خلیج و ادامه آن تا با مرور تقشش اساسی ایفای نموده و کماکان نیز می نماید. علت این کاره عمدتاً برای فروش کالاهای تسلیحاتی است و نه بواسطه جنگ افزوری ذاتی کابری - های کاخ سفید، بلکه بخاطر (و تحت فشار) نیازهای استراتژیک نظامی سرمایه مالی - آمریکائی و منافع اساسی بلوک جنگی غرب در این دوره مشخص می باشد. گرداب جنگ خلیج که آمریکا خود بر آن راه گشود از همان آغاز یک مسئله بین المللی بود. زیرا با هدف پاسخگوئی به یک مسئله مشخص بین المللی (برگردن خلأ قدرت در منطقه ای با اهمیت استراتژیک انکار نباید برای امپریالیستهای چارچوب سیاست تدارک جنگ تجدید تقسیم جهان) برپا گشت. به همین خاطر بحث از سرنوشت نهائی جنگ خلیج، بدون در نظر گرفتن آن سئوال اساسی که جنگ قرار است پاسخ گویش باشد جزیه نتایج ناقص، محدودکننده و اشتباه آمیز، راه نخواهد برد. سرنوشت جنگ ایران و عراق در غیاب فاکتور انقلاب توده های تحت ستم و استعمار (که سرنوشتی حکومتی ارتجاعی منقلب و مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی را باعث شید)، با حرکات معین و پیشروی های مشخص دو بلوک رقیب در منطقه خلیج رقم می خورد. دقیقاً از همین زاویه است که استراتژیستهای آمریکائی احتمال شروع درگیریهای عظیم میان دو بلوک و زدن جرقه جنگ جهانی سوم را در این نقطه از جهان از نظر دور نمی دارند. و از اینروست که شوروی ها نیز بصراحت اعلام می کنند: هیچگونه پیشروی قطعی غرب را در ایران تحمل نخواهند کرد. شک نیست که حساسیت فوق العاده اوضاع منطقه و کوشش بزرگ بودن هر دو بلوک، آمریکا و شوروی را وادار ساخته که با احتیاط تحولات و اقدامات ضروری و مطلوب خویش را به پیش برند. اما علیرغم این احتیاط کای، دقیقاً فشار اوضاع موجود (که از یکسو است و ناتوانی در اتخاذ و پیشبرد تاکتیکهای روزبه روز را برای امپریالیستهای شرق و غرب به همراه می آورد، و "راه حل" های موقتیشان را موقتی تر و تدابیر فسمی آنها را فسمی تر می سازد و از سوی دیگر، عرصه مانور دهسی آنها را هر روز محدودتر از پیش می سازد) قدرتهای رقیب را به انجام اقداماتی قمارگونه می کشاند. اقداماتی که خود آستن ریسک های عظیمی می باشند. بنابراین، علیرغم آنکه تا بحال شرق و غرب در قبال تحولات جنگ خلیج، در حفظ محدوده کنونی جنگ میان دو دولت و جلوگیری از کشیده شدن دامنه آن بطنسور مستقیم به دیگر کشورهای حوزه خلیج کوشیده اند، اما این سیاستی غیر قابل تغییر و ابندی نیست. از اینرو، پروتلا ریای آگاه ملزم به ارزیابی

رژیم خمینی نماینده کدامین مناسبات؟

متن زیربخشی از "جمعیتی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران" است که بواسطه اهمیت ارزیابی و تحلیل علمی از جایگاه طبقاتی و ویژگی های جریان خمینی - خصوصاً در شرایط حاضر که در صوف ایوزیسیون بحثی دوباره حول این مسئله براف افتاده - پیش از انتشار خارجی کل "جمعیتی از گذشته..." به درج آن اقدام می کنیم.

- حقیقت

ما بر خورد مشخص به مسئله تحلیل از خمینی، برای ارزیابی از پیچیدگی های عرصه سیاسی ایران به هنگام آشکار شدن بحران انقلابی، و روشن کردن برخی مسائل مهم اقتصاد سیاسی و متدولوژی کلی ضروری می نماید. برخورد به خطائی که مادر تحلیل از پایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم می تواند در سهای مهمی برای کل ج. ب. ک. جهت بخوره. به پدیده های مشابه در برداشته باشد.

خمینی: نماینده خرده بورژوازی سنتی یا

نماینده روحانیت سنتی و روابط نیمه فئودالی و کمپرادوری؟

تحلیل ما از خمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی بر سه فاکتور مبتنی بود: ۱- پایگاه وسیع وفاداری که در میان این قشر داشت، ۲- بعنوان یک روحانی اورا مرتبط با روحانیت فرودست و صاحب املاک خرید تعریف می کردیم (ملاهای با موضح اقتصادی "خرده بورژوازی") و از اینرو ما بین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین را در مالکیت یا تحت کنترل خویش داشتند و با از مقربین دربار پهلوی بودند تفاوت می گذاشتیم، ۲- و مهمترین فاکتور آنکه به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می دادیم تا توضیحی برای مبارزه جوئی و "آنتاگونیسم" با آمریکا و رژیم پهلوی داشته باشیم. از سوئی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی سنتی نیز می توانست در خدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

در ارزیابی از این سه معیار - بخصوص سومی - اساسی بایست بگونه ای متفاوت پیش می رفتیم. اول آنکه خمینی نماینده "روحانیت سنتی" و نه خرده بورژوازی سنتی بود که در ارتباط با صف آرائی های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل در انقلاب قرار داشت. او حتی به هنگام پخته شدن بحران و در آستانه فروپاشی رژیم شاه منافذ آن فئودالهای بزرگ و کمپرادورهای رانتی و مکتوبومی کرده که به تقابل حادی با آمریکا و خصوصاً موجودیت و ابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یک فریب یا صرفاً مبارزه قدرتی میان دستجات ارتجاعی همان بوده است. خیراً انقلاب ۵۷ بحران و خیزش انقلابی اصیلی بود که رژیم دست نشانده شاه را سرنگون ساخته، ضربه سنگینی خصوصاً به امپریالیسم آمریکا وارد آورد. سرنگونی سلطنت بطور مشخص در جهت منافع پرولتاریا و توده های خلق در این مرحله از انقلاب قرار داشت. اما از این واقعیت ا. ک. نتیجه ای دیگر بیرون کشید. سازمان مادر عین حال که متذکرمی شود وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافته، اما گرایش این بود که این مسئله را به افشا، منفرد ساختن و نابودی تعداد نسبتاً قلیلی از ارتجاعیون کهن - تحت الحمایه آمریکا - تنزل دهد. بعبارت دیگر، ا. ک. گرایش داشت که پیشرفت یا تکامل این مرحله را در درجه اول بعنوان مسئله ای کمی و تقریباً پروسه ای مستقیم الخط مورد نظر قرار دهد.

در انطباق با این گرایش، ا. ک. ا. بدرستی رژیم پهلوی را بعنوان نماینده و تبلور منافع امپریالیسم و ارتجاع دیدولی بطور نادرست بگونه ای به آن برخورد کرده که گویا یک رژیم ستمگرانگلی بوده، و نسبت به تضاد اساسی جامعه ایران، خارجی می باشد.

دقیق علمی و مدارم از سیر تکوین اوضاع و تریسیم روند های محتمل است. خاصه از آنجهت که طبقه کارگر و متحدان ستم دیده اش بطور مستقیم با یک سلسله خطرات محتمل مواجه خواهند گردید. این خطر در جد اعلای خود می تواند جرقه آغاز یک جنگ جهانی امپریالیستی باشد، یا شاید - در سطحی محدودتر - بصورت ندایی سر ضربتی نظیر برخی بندوبست های میان طرفین جنگ خلیج تبار زیاید (تدبیری که معضلات معینی را در مقابل جنبش انقلابی ایران و کنترل منطقه قرار خواهد داد. پس باید آگاه بود و مراقب و به دقت اوضاع را پائید. بهر حال آنچه مسلم است چنین بندوبستهای - حتی در شکل آتش بس موقت را می باید فقط بمثابة یک احتیاط بر زمین یک منطقه پر آشوب و ثوفانی در یک جهان پرتلاطم، بحرانی و در حال انفجار مورد توجه قرار داد. جهانی که "پایدارترین" معنا - هدات ترک مناصبه را طعمه آتش می سازد. بنا - بر آنچه گفته شد، نهادن نقطه پایان قطعی بر یک خلیج بدون انجام پیشروی های قطعی و "غیر قابل تحمل" از سوی هریک از دو بلسوک در منطقه امری نامحتمل بوده، و ارتباطات و توافقات آمریکا و جمهوری اسلامی نمی تواند معادل با شروع چنین پروسه ای گرفته شود. اما سکه تحولات محتمل و ممکن در منطقه یک روی دیگر هم دارد. همانطور که پیشتر از این ها در مقاله "گره کور جنگ خلیج" نوشتیم: "روند اوضاع می تواند بگونه ای دیگر - به پیش رود، سر نوشت جنگ می تواند توسط عاملی دیگر تعیین شود: انقلاب ا. ک. برپائی یک جنبش توده ای انقلابی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری می تواند با برزم زدن کلیه طرح های امپریالیستی و پیشبرد امر سرنگونی هیئت حاکمه، جنگ کنونی را نیست و نابود سازد. این واقعیت است که تناسب قوا را بشکل تعیین کننده ای در سطح منطقه دگرگون خواهد کرد، ولی نه بشف یک از دو بلسوک امپریالیستی، بنده علیه هر دوی این بلوکها."

(حقیقت شماره ۲، زمستان ۶۴)

عکس العمل شوروی و

رویزونیستهای بومی چگونه است؟

شوروی ها علیه روابط ایران و آمریکا موضع گیری کرده و ارسال اسلحه آمریکائی به ایران را "دخالته قهری یانکیها در جنگ خلیج و دامن زدن به شعله های آن" خوانده اند. اما این حرفها بهیچوجه بمعنای خواست پایان جنگ نیست. این موضع گیری فقط بعنوان یک ضد حمله تبلیغاتی و عکس العمل به کام های نوین حریف باید مورد برخورد قرار گیرد - عکس العملی که مسلماً با تدابیر سیاسی (بشکل کشایش ها و فشارهای نوین) در برخورد به طرفین جنگ خلیج

یب خواهد شد - بلندگوهای تبلیغاتی مسکو
 مور افشاکری خود را "جنگ افروزی آمریکای
 جلوگیری یانکیها از خاتمه جنگ خلیج" قرار
 داده اند و به برقراری رابطه با جمهوری
 اسلامی و ارسال اسلحه به ایران، عنوان "راهزنی
 بین المللی" داده اند. باید اذعان کرد که
 اصطلاح جالبی است: "راهزنی" آنها از نوع
 "بین المللی" یعنی یانکیها آمده اند و در این
 میان چیزی را ربهوده اند. (قاب جناح حاکم
 در حکومت ایران را ربهوده اند و شوروی ها
 را در این دور از مسابقه بین المللی ناکام
 گذارده اند.)

آنچه در این میان برای بلوک شرق بسیار
 آزاردهنده است و حفره نامطلوبی در طرحهای
 درازمدتشان در ارتباط با ایران ایجاد نموده،
 از دست دادن مهره های اصلی نفوذی یا متقابل
 به شوروی در نهادهای نظامی و امنیتی جمهوری
 اسلامی می باشد. از همان نخستین روزهای
 استقرار حکومت خمینی، آمریکا و شوروی از
 طرق گوناگون عوامل خود را در سطوح مختلف
 درگیر با سازی یا ایجاد بخش های مختلف
 امنیتی و نظامی (از ساوا گرفته تا سپاه
 پاسداران و ارتش) نمودند. برخی از متخصصان
 زبده امنیتی رژیم شاه که دست پرورده مستقیم
 سازمان سیا بودند اساساً در پست خویش باقی
 ماندند و با جدیت امر پیگرد، جمع آوری اطلاعات
 و سرکوب نیروهای انقلابی و همینطور عوامل و
 وابستگان سوسیال امپریالیسم راسازمان
 دادند. روس ها بر روی بخش اطلاعاتی سپاه
 حساب باز کردند و در این زمینه پیشرفتهای
 معینی نیز داشتند. بسیاری از ضربات رژیم
 بر پیکر سازمانهای کمونیستی و انقلابی قبل و
 بعد از خرداد ۶۰ بر مبنای همکاری و طرحهای
 جنایتکارانه تعلیم دیدگان مسکو متحقق گردید.
 لیکن در فرصتهای مناسب، سرویس های اطلاعاتی
 بلوک غرب و خصوصاً آمریکا مهره های اصلی
 شناخته شده شوروی را از میدان بدر کردند.
 دستگیری بیش از ۲۰۰ تن از عوامل شوروی
 - در جریان همکاری امنیتی سازمان سیا و
 جمهوری اسلامی - نمونه ای از این اقدامات بود.
 و برخلاف آنچه حزب توده و اکثریت سعی
 می کنند و انمود نمایند، این ۲۰۰ نفر افرای از
 قبیل جناب کیانوری، طبری، به آئین و امثالهم
 نبودند. بلکه عواملی مخفی و نفوذی بودند که
 در مقام مأمور اطلاعاتی، با زجر و شکنجه گری،
 یا در زده فرمانده سپاه پاسداران و ارتش
 قرار داشتند.

با وجود همه این ناکامیها، شوروی هنوز به
 آینده امیدوار است. نه فقط از آن خاطر که
 محدودیتهای حریف را در پیشروی قطعی در منطقه
 مدنظر دارد، بلکه بواسطه وجود جناحی مخالف

در هیئت حاکمه ایران که بعلت ضربات اخیر
 بیش از پیش بست بلوک شرق متقابل میگردد.
 این امیدواری را از زبان حزب توده و اکثریت
 بوضوح می توان دریافت. اینها از مقاومت و
 مخالفت گروهی از دانشجویان که بمناسبت
 سالگرد اشغال سفارت آمریکا تظاهرات کرده
 و "سازش با شیطان بزرگ" محکوم نموده اند یاد
 می کنند و حرفهای فلان نماینده مجلس یابهمان
 مقام عالیترتبه را علیه جناح حاکم بازگویی نمود
 یند.* از طرف دیگر سوسیال امپریالیسم روس
 هنوز حربه فشار از طریق متحدان عربی رژیم
 جمهوری اسلامی و برگهای برنده ای نظیر
 قرارداد تازه منعقدگشته خرید گاز از ایران
 را در کف دارد و با اتکاء به مجموعه فاکتورهای
 مساعد حال خود حداکثر تلاش را بکار خواهد
 برد تا از پر شدن خلاء قدرت منطقه ای بسود
 امپریالیسم آمریکا و بلوک جنکی غرب جلوگیری
 کند.

وقایع جاری چه تأثیراتی در

صفوف ایوزیسیون خرده بورژوازی -

بورژوازی رژیم بجای می گذارد؟

فروافتادن طشت "رئوایی بزرگ" در میان
 صفوف ایوزیسیون رژیم اسلامی نیز ظنی بر
 سروصدا داشت. انکار این طشت سنگین، خود بر
 فرق بسیاری از نیروهای بورژوازی که در چند
 ساله گذشته هم و هم خود را مصروف منفرد
 ساختن حکومت خمینی در انتظار قدرتهای جهانی
 نموده و کاخ آرزوهایشان را بر "زمین مساعد"
 مصالح امپریالیستهای غربی بنا ساخته بودند،
 فرو آمد.

* نهادهای که نام "دفتر تحکیم وحدت" بر خود دارد،
 در قطعنامه تظاهرات ۱۲ آبان در مقابل سفارت
 آمریکا، در مورد عواقب "سازشکاری در مقابل
 شیطان بزرگ" هشدار داده و برای خنثی
 کردن قول و قرارهای رفسنجانی و شرکاء، به
 ملک فارلین و همراهان مبنی بر دست کشیدن
 حزب الله از ترور و ضربه زدن به افراد و
 مؤسسات آمریکائی، "لزوم ضربه زدن بیش از
 پیش به افراد آمریکائی در هر جا که ممکن
 است" را مطرح نموده است. موسوی خوئینی ها
 نیز در دیدار با جمعی از دانشجویان پیرو خط
 امام ۱۱ "بمناسبت سالگرد اشغال سفارت، بنا
 استفاده از استعاره، ماجرای فریب خوردن آدم
 توسط شیطان مکار و رانده شدنش از بهشت
 را مثال می گیرد، و به سران حکومتی هشدار
 می دهد که از "مکروه" (که در فقه امروز به
 معنای گرفتن قطعات بدکی فانوم، موشک های
 ضد تانک و ضد هواپی از آمریکا است) بپرهیزند.
 زیرا انجام بی دردی اینکار، آدم را به
 سزایی می اندازد که نه "گناه" (یعنی قتل
 گرفتن در مدار بلوک غرب) می انجامد.

سازمان مجاهدین که بحق شایسته عنوان
 کوشا ترین آستان بوس درگاه قدرتهای جهانی
 است، در زمره این نیروهاست. مجاهدین از
 سالهای پیش در مسابقه "مطلوبیت و مقبولیت" که
 مداوماً تحت نظارت استراتژیستهای دول امیر
 بالیستی انجام می گیرد، نام نویسی نموده و بنا
 رژیم جمهوری اسلامی بر قنات مرگ و زندگی
 برخاستند. در باغ سبز نشان دادند که جناحهای
 معینی از امپریالیستهای آمریکائی و در مجموع
 بلوک غرب بشکل طومارهای امضاء شده، "پیام
 های همبستگی و تبریک به رهبر مقاومت" و "احیانا
 یکی دو نطقه در مجالس کشورهای اروپائی و کنفره
 آمریکا ابراز میشد، مجاهدین را به ایستادن
 جمع بندی رساند که "رژیم خمینی مشروعیت
 خویش را در سطح بین المللی هم از دست
 داده است." در این میان اخبار ربهوده و رابط
 سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی، و مشخصاً تأمین
 نیازهای تسلیحاتی رژیم ایران از سوی این یا
 آن قدرت امپریالیستی، در دل مجاهدین هراس
 انداخته و گهگاه "انتقادات" محتاطانه، غیر
 مستقیم و تضرع آمیزشان را بر می انگیزند
 کارزاری که دو سال پیش نشریه مجاهد علیه
 "خط استحاله" بر اه انداخت و ظاهراً نهضت
 آزادی و بنی صدر و همفکرانشان را نشان
 گرفته بود، در واقع هشدار ملتسانه به
 قدرتهای امپریالیستی و مشخصاً آمریکا بود که
 "شما را بخدا، چشم امید به خمینی دجال و حکومتش
 ننبدید. در این حکومت هیچ عنصر یا جناح
 معتدل و میانه روئی پیدا نخواهید کرد. جمهوری
 اسلامی کنونی بحران زا و برهم زننده ثبات
 و امنیت منطقه است و برای منافع کل جهان
 خطرناک می باشد". اما فشار شرایط اقتصاد
 تصمیماتی عاجل را جهت "قراردادن ایران بر
 مدار دوستی با آمریکا" به واشینگتن تحمیل
 کرده و خمینی نقد را به رجوی نسبه مرجح
 گردانده است - هر چند این تصمیم، بمعنای
 طرد مجاهدین از آستان جهان غرب نیست.
 امروز مجاهدین سرخورده و نومید، برای حفظ
 ظاهر و نیاختن روحیه از "سوختن کارت سلطنت"
 سخن می رانند. انکار نه انکار که خودشان
 هم به همراه سلطنت طلبان - و در رقابت با آنها
 چندساله اخیر را به جلب پشتیبانی امپریا -
 لیستهای غربی گذرانده اند و در واقع اگر
 موضوع "سوختن کارت ها" به میان آید، کارت
 مجاهد هم را می توان در این مهلکه دید!
 اینک دو راه در پیش پای مجاهد گشوده است:
 کیاکان دل بستن به ارتباطات موجود - هر چند
 محدودتر از گذشته - با جناح بندیهای مختلف
 دول غربی و تلاش برای "سلب مشروعیت دوباره
 از خمینی" و "احیای مشروعیت مقاومت" یا
 روی گرداندن بسوی چراغ چشمک زن بلوک
 سوسیال امپریالیستی که مدتهاست برای مجاهد

خمینی

گرایش فوی در سازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به "تضاد مابین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شده بومی ایران با روابط تولیدی عقب مانده وغالب نیمه فئودالی حمایت شده از طرف امپریالیسم" (که تماماً در وجود شاه تجسم می یافت) تقلیل می داد. تضاد که باغارت امپریالیستی و بحران امپریالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده و تشدید یافته بود. در مقاله "انقلاب ایران و تکامل سیاسی آن" می خوانیم که:

"طی سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی و آغاز نبردهای بزرگ از سال

۱۳۵۶ فراهم گشت.

لیکن در آخرین تحلیل این بحران تظاهر بر خوردش نبود و در هم کوبنده رشد سریع سرمایه داری ایران با روابط پوسیده، ورشکسته و به تباهی کشیده و علاج طلب مناسبات نیمه فئودالی و حالت برزخی جامعه مابود که در چارچوب وابستگی اقتصاد مایه امپریالیسم که در این رشد مانع و خرابکاری می کند، به حدت فوق العاده و زودرس رسید، بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که با هجوم سرمایه ها و کالاهای امپریالیستی به بازار ایران و دست اندازی مؤسسات بزرگ وابسته بر مؤسسات متوسط و کوچک در زمینه تولید و توزیع پیوند داشت، به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زد و زمینه انفجار عظیمی را فراهم ساخت."

(حقیقت ۲۷ - صفحه ۱)

در چنین تحلیلی، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران را بلرزه در آورده، نهایتاً تظاهر تضاد بین سرمایه بومی نوحاسته (و عقب نگاه داشته شده) با روابط نیمه فئودالی درون شبکه وابسته به امپریالیسم تعریف می شود، و این به میزان زیادی به تشویری بحران عمومی کمینترن خصوصاً "تئوری رکود" متکی بود.

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران را لرزاند، حدت یابی کیفی تضادهای پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - اجتماعی ایران بروز کرد. اتحادیه عملاً درجه ادغام اقتصادیات ملل تحت سلطه درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی را دست کم گرفت و عمق و وسعت رابطه ساختاری وابستگی مابین امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه - که عملاً کلید شکل گیری روابط درونی این جوامع است - را نادیده انگاشت. ما این مسئله را نمی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب ماند نیمه - فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده و مورد استفاده قرار می دهد، در عین حال می تواند بومی بایند نیروهای مولده را نیز در این کشورها تکامل دهد (کاری که غالباً به شیوه های "خطرناک" و "بی پروای" تحمیل جابجایی های عظیم جمعیت روستائی صورت می گیرد) . این اقدامات بر پایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد و در تضاد با منافع توده های عظیم این کشورها و تکامل اقتصادهای ملی جداگانه - و تحت فشار قرارداد سرمایه ملی - می باشد. ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی، اقتصاد این کشورها را کلا معوج و وسیعاً ناموزون می سازد (چنانکه رشد سرمایه گذاری های عظیم متمرکز مدرن را می توان در کنار شیوه های بسیار عقب سب - افتاده - که هر دو اینها تحت سلطه سرمایه مالی بوده و منابع کسب مافوق سود برای امپریالیستها محسوب می شوند - یافت) و عمیقاً کشورهای تحت سلطه را از راهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد دور نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (و بطور کلی تضادهای سیاسی - اقتصادی در سطح جهان) را تشدید کرده و آتشی بیامی کند که بقول معروف دودش بچشم خودشان می رود.

چنین وضعی بوجود آورنده شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا و توده های تحت ستم است ولی از طرف دیگر در چنین شرایطی است که ملغمه ای از نیروها و طبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر بر پایه صحنه درگیری های عظیم می گذارند این پدیده ای جدید نیست که وایسگرایان ضد تمدن و آن نیروهایی که اساساً بایست

بکار افتاده و او را به جمع بندی ازهراتیک منفی جهت گیری با بلوک غرب فرامی خواند. لحن دوستانه و دلجویانه حزب توده - اکثریت نسبت به مجاهدین تماماً بقصد تسهیل چنین چرخشی می باشد. گفتیم دور راه، بدان خاطر که اینان مدت مدیدی است که از مقوله اتکاء بخود و نگرستن به خلقهای ستبدیده و نیروهای انقلابی در ایران و جهان، بیثابه متحدين نزدیک، بطور قطعی دست شسته اند.

بعد از مجاهدین به آندسته نیروها و جریانات غیر پرولتری می رسیم که عملشان را بیش از هر زمان دیگر، منطق بیش آنها و فشار شرایط و تشدید تضادهای جهان امپریالیستی شکل میدهد و هریک از وقایع پراهمیت بین المللی - خصوصاً آن وقایعی که مستقیماً بصحنه سیاسی ایران مربوط می شود - در جهت گیریهای سیاسی آنها مؤثر می افتد. اینها نیز عموماً در مقابل خبر روابط نوین آمریکا و ایران خلع سلاح شده و بیش از گذشته مرعوب "قدرت و ثبات" قدرتهای امپریالیستی - مشخصاً آمریکا - و "استواری" حکومت خمینی گشته اند. این نگرش ایدئولوژیک به دنباله روی بیش از پیش از راه های "ممکن" و دل بستن به خواسته های محدود می انجامد و بشکل اکونومیسم مغرط بروز می کند. از سوی دیگر - که

زمینه عطف توجه بسوی قطعی دیگر - که امکانات مادی و توان "حل مسائل پیچیده" بین المللی را در اختیار داشته و به نیروهای ایورزیسیون نیز روی خوش نشان می دهد - فراهم می سازد. ترومساتی که در این مقطع، از سوی جریانات غیر پرولتری نسبت به این یا آن بلوک امپریالیستی در میان توده ها پراکنده می شود و مردم را نهایتاً به "تنها راه ممکن" (یعنی انتخاب یکی از دوازش متخاصم رقیب در جنگ جهانی) رهنمون می سازد موانع معینی را در راه خلق افکار عمومی حول مسئله اتکاء به نیروی خود جهت برقراری "کمیت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا ایجاد می کند. این نکته ایست که نباید از دید عناصر پیشرو کمونیست دور بماند یا بدان کم بها داده شود، و باید اینگونه گرایشها مخرب را آشکار ساخت و بپرحمانه طرد نمود.

عکس العمل مردم در برابر

وقایع جاری چگونه است؟

خبر روابط پنهانی آمریکا و ایران برای نخستین بار از طریق رادیوهای خارجی بگوش مردم رسید، ولی طولی نکشید که سران حکومت اسلامی خود به "بیکبرترین وعده ترین افشاگر توطئه نوین شیطان بزرگ" بدل گشتند. دستپاچگی و داستان سرائی های مسخره و مصنوعی سران جمهوری اسلامی بیش از آنکه مشغله فکری برای

یادداشت‌های...

خمینی...

توده ها ایجاد کند، مایه مزاح گشته است. نکته قابل توجه آن است که این خبر جنجالی، بهیچ وجه واقعه درگیریهای حاد "درونی" حول مسئله برادران هاشمی راتحت الشعاع خود قرار نداد. توده های عاصی و منزجر از حکومت خمینی با علاقه بیشتری دعوای درونی هیئت حاکمه را دنبال کرده و می کنند، زیرا در ظهور و تداوم این قبیل تظاهرات، خصوصاً وقتی که بشکل خاد و قهری بروز کند، نشانه های تضعیف و درماندگی رژیم رومی بینند و این امری طبیعی است. مردمی که کار دواضع تحمل ناپذیر موجود به استخوانشان رسیده (بهتر گفته باشیم همچون مته تا مغز استخوانشان پیشروی کرده) در پیس رابطه آمریکا و ایران تغییر و تحولی کیفی را در وضع کنونی جستجو نمی کنند، و بدرستی چنین نمی کنند برای کارگران و دیگر اقشار زحمتکشان که خون کمپرادورهای اسلامی را نشنه اند فرقی نمی کند که مک فارلین مستقیماً با رفسنجانی و احمد خمینی مذاکره و بسده بستان کرده یا اینکار غیر مستقیم صورت پذیرفته است. فرقی نمی کند که محض کسری بودجه و بحران مالی جمهوری اسلامی در شرایط ادامه جنگ را ارسال اسلحه آمریکائی - اسرائیلی و پرداخت قروض از سوی فرانسه و انگلستان تخفیف می دهد یا ارزی که سویال امپریا - لیستهای شوروی بابت تحویل گاز ارزان به حساب حکومت خمینی واریز خواهند کرد. مردم خواهان سرنگونی تمام و کمال این حکومت کمپرادوریند. چه موقعی که هم از توپره میخورد و هم از آخور، چه وقتی دست گدائی بسوی شرق دراز می کند و چه هنگامی که سردمدارانش سرازغوش غرب بدرمی آورند. درست بعلمت وجود چنین روحیه و گرایش است که حاملین و حامیان سیاستهای امپریالیستی و سویال - امپریالیستی - از سلطنت طلبان و مجاهدین گرفته تا دارودسته های رنگارنگ رویزیونیست در پیشبرد خط و سیاست و فعالیت تبلیغی خود با معضلاتی جدی و دست و پاگیر روبرویند و شرایط برای افشای عمیق و مؤثر خیل عوامفر - بیان خامی امپریالیسم بیش از پیش مهیاست. البته این بمعنای از نظر دورنگاهداشتن ظهور و شیوع گرایشی مخرب و مهلك در میان بخش های عقب مانده تر توده ها نیست. بینش عدم اتکاب نیروی خود، و چشم امید دوختن به قطب های جهانی و قادر مطلق دیدن قدرتهای امپریالیستی همانگونه که در تئوری ها و عملکرد نمایندندگان سیاسی طبقات میانی جامعه منعکس می شود، در میان بخشهای عقب مانده زحمتکشان نیز پایه می گیرد و آن نیروهای سیاسی با اتکا به همین پایه است که زمینه شیوع هر چه بیشتر خط تسلیم طلبانه خویش را فراهم می سازند.

ارتجاعی بشمارشان آورده مخالفت با امپریالیسم برمی خیزند. بطور مثال در سال ۱۹۲۰ لندن در پیش نویس تروهای درباره مسائل ملی و مستعمراتی از... لزوم مبارزه با بیان اسلامیس و گرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکای اروپا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خوانین، زمینداران، آخوندها و غیره در هم آمیزند "صحبت می کند.

ولی آنچه در انقلاب ۵۷ کاملاً "جدید" می نمود چگونگی قرار گرفتن این قبیل نیروها در رأس یک خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته در ائتلاف با سایر نیروها - بورژوازی) بود که علاوه بر سرنگونی حکومت مرکزی و صف بندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید و موضع غالب در دولت جدید از آن آنان ساخت. این نیروها حکومتی در شکل مدنی تشکیل دادند. حکومتی که بر پایه اقتصادی کمپرادوری قرار داشته و بر مبنای نیاز حکام نوین اشکال و جوانب "شرعی" را نیز با خود به همراه داشت. حکومت خمینی در یک دوره محدود کوشیده غرب و خصوصاً آمریکا حالی کند که از این پس روابط با "سلطنت اسلامی" چگونه قرار است باشد و چگونه قرار نیست باشد. این سیاست خمینی در قبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به "نمایند خرد بورژوازی سنتی" بودن وی نداشت و کاملاً به الزامات گوناگونی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران - با ضربات وارده بر امپریالیسم - و همچنین حادث شدن تقابل دولوک امپریالیستی رقیب به آنها تحمیل می کرد.

اینکه نیروهای نظیر خمینی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفتند خود محصول شماری از فاکتورهای سیاسی مهمی بود که پایه مادی بر عمق بحران شکننده و نتایج گسترده اقتصادی ناموزون و تحریف شده ایران داشت. آنچه تغییر و تبدیلات در صنعت و کشاورزی که باید دیده مطلقه گری سیاسی و اقتصادی باند دربار همراه شده. توسط دستگاه بوروکراتیک عظیم و متمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقلیت بسیاری که از لحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آتوریته بوده و از اقشار "متناز" به حساب می آمدند (از زمینداران - بزرگ و کمپرادورها) را نیز در ضدیدت با باند پهلوی قرار داد. این الزامات انباشت امپریالیستی بود که اقشار فوق - الذکر را بخشکانارزده یا قدرتشان را به میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امپریالیستی شد و بروز حادث آن در عرصه ایران سر بیچنین نیروهای رابه عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنا بر این در صفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهای جای گرفتند که بدون شک خود هدف حمله بامانع عمده ای در راه هابرای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی بودند. اگرچه برای آن دوره محدود، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. در تاریخ، این پدیده ای نادر نیست. در دوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که از بعضی جهات به مورد ایران شبیه تر است واقعه سرنگونی رژیم

بقیه در صفحه ۱۱

پزولتاریای انقلابی به وقایع جاری و درونمائی که در افق ترسیم شده چگونه باید نگاه کند؟

نتیجه ای که هر کمونیست انقلابی از اوضاع جاری در سطح ایران و جهان باید بگیرد در عملکرد خود منعکس کند، تضعیف دستگاه حکومتی ایران بواسطه دهان باز کردن و تعمیق شکاف های پرنشده ای است. انتقال و انعکاس جهتگیری های متضاد درون صفوف هیئت حاکمه و درگیری های ناشی از آن در میان قوای سرکوبگران جمله فاکتورهای مهمی است که در این مقطع می تواند سود قطب انقلاب عمل کند. دستگیری شمار زیادی از فرماندهان سپاه و ارتش - که

بقول وزیر امنیت خمینی "پایخس اعلامیه در میان پرسنل قصد تضعیف روحیه و اغتشاش داشتند" - ناتوانی وضع نهادهای مکرر را در جبهه های جنگ ارتجاعی و همچنین در جبهه کردستان ببار آورده و در شهرهای پشت جبهه نیز جرم عدم اطمینان و هراس از ضربات حریف را در میان جناحین حکومتی دامن زده است. این درست است که جناح مغلوب ضربات سختی را متحمل شده اما عوامل و عناصر این جناح کماکان وجود دارند، کماکان مسلح و صاحب نفوذند و تاکتیک "سربراه بودن" را تنها از آن جهت در پیش گرفته اند که در موقعیتی مساعد به جبران مناصب و مواضع از کف زفته، برخیزند.

بقیه در صفحه ۲۳

وضعیت سیاسی، پان اسلامیسیم و جنگ

نویسندگان «کمونیست» افق خود را در بی افقی پان اسلامیسیم جستجو می کنند!

اگر "راز" روابط مابین مقامات دولست جمهوری اسلامی و کاخ سفید و علل و نتایج برقرار قرار می نماید "نویسن" و مذاکرات فی مابین، کمی زودتر از این "کشف" می شود و قباچه در عرصه بین المللی و چه در صحنه ایران دست یکدیگر را زودتر از اینهارومی کردند، ما امروز شاهد مقاله مندرجه در کمونیست ۲۸ تحت عنوان "وضعیت سیاسی حاضر: پان اسلامیسیم و جنگ" نبودیم. نه به این معنا که بیکباره نظر گاههای "حزب کمونیست" (حکا) و یانرسنده مقاله مذکور - تازه اگر نظر گاههای منسجم و فرموله موجود باشد - در ارتباط با اوضاع کنونی جهان و روند هائی که به این اوضاع شکل می دهند، یاد باره نقش و جایگاه پراهمیت کشورهای تحت سلطه - ای همچون ایران در مناسبات و معادلات امپریالیستی - علیرغم هر روی نای ایدئولوژیکی که حکومتهایشان داشته باشد - تغییر می کرد. خیرا اما یقیناً اینبار نیز به "باری" پراکاتیسیم عیسق و ریشه دار نوع دیگری از تحلیل ارائه می شد و "زندگی واقعی" - حزب کمونیست را واداری - ساخت مقاله را تعدیل یافته تری چاپ برساند. بیشک جملاتی از قبیل اینکه: "از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی برای بورژوازی مسیر بازگشت به قانونیت و نظم معمول بورژوازی جز با حذف و یا بیزیر کشیدن پان اسلامیسیم از رأس دولست ممکن نیست" و یا "حکومت پان اسلامی در معرض آراهای وسیعتری از طرف آمریکا و اتحاد دولتی منحدین اروپائی اقرار گرفته است" و ... از درون مقاله حذف می گردید و نهایتاً به مباحثی مشابه مقاله "پان اسلامیسیم سددفاعی امپریالیسیم" (کمونیست ۲۷) بسنده می شد. و به یقین پان اسلامیسیم "مزاحم"، "سدره انباشت"، "مخل" نظم تولید"، "متکی به بی قانونی" - حکومت جمهوری اسلامی اندکی کم رنگ می شد و صفحات کمتری از نشریه کمونیست رابه تحلیل اقتصادی اجتماعی - تاریخی از خود اختصاص می داد.

اما چنین نشد و وقایع و تغییر تحولات "جهان مادی" بی آنکه پیشاپیش حکا را از وقوع خود باخبر سازد ظاهر گشت. زمانی چنین مقاله و ارزیابی از موقعیت و جایگاه حکومت جمهوری اسلامی - که حکما می گوید مشخصه اصلی و تعیین کننده آنرا پان اسلامی بودنش جلوه دهد - در

صفحات نشریه کمونیست درج می شد، که بر خلاف پیش بینی های "داهیان" نویسنده، نه تنها حکومت ایران در نتیجه پان اسلامی بودنش "در معرض فشارهای وسیعتری از طرف آمریکا و ... قرار نداشت، بلکه حداقل از ۱۸ ماه پیش از این، دولت به زدوبند و بدهستان (و البته فحش و فحش کاری) با یکدیگر مشغول بوده اند. در زمانی که سرکردگان امپریالیسیم غرب در پیروی رقابتها و تدارکات جنگی با بلوک سوسیال امپریالیستی و بنابه نقش ویژه و استراتژیک ایران، بیه تمام جار و جنجال ها را بجان خریدند، خود را در "معرض فشارهای وسیعتری" از جانب حتی متحدین قرار داده، به میهمانی آشتی کنان با مقامات پان اسلامیسیم ایران رفته و دعای خیر اینان نیز علیرغم تمامی عوام فریبها و عریذ کشتی های مضحکی که به راه انداخته اند بدرقه راهشان بوده است. داین اقدامات سرکردگان امپریالیسیم آمریکانه بمنظور دك کردن "مزاحم" پان اسلامی، نه برای برداشتن موانع راه انباشت و نظم تولید - که حکومت تئوکراتیک و پان اسلامی باشد - و نه برای "حذف و یا بیزیر کشیدن پان اسلامیسیم از رأس دولت" و ... است، بلکه همانطور که خود اذعان کردند - و درست هم گفتند - بخاطر حفظ منافع استراتژیک غرب و جایگاه پراهمیت ایران در این منطقه پرنشاط و کلیدی از جهان است که به برقراری مناسبات "نویسن" شتافته و "دست بر قضا" با پان اسلامیسیم ترین پان - اسلامیسیم ها نیز عهد مودت می بندد.

یک واقعه جهانی، یک تغییر و تحول قابل انتظار، یک کشایش نه چندان عجیب و غریب این جار و جنجال ها بخشاً تبلیغاتی و بخشاً بنا به اختلاف نظرات تاکتیکی در ارتباط با چگونه برقراری مناسبات با رژیم هائی نظیر ایران می باشد. * بعید نمی دانیم که نویسندگان کمونیست بعد از برملا شدن روابط کاخ سفید با سران حکومت پان اسلامی ایران مجبور شوند به تقسیم بندی مشهور هیلت حاکمه به "پان اسلامی" ها "و معتدل ها" پناه برند و طرف مذاکره با بلوک غرب را "غیر پان اسلامیسیم ها" معرفی کنند!

و بدور از پیش بینی، بیکباره تمام کاسه کوزه تحلیل های بدور از "زندگی واقعی" حکا را در هم می ریزد و به باد هوا تبدیل می کند. حکا در همین کنگره خود در مبحث مربوط به اوضاع سیاسی ایران و نقش رژیم جمهوری اسلامی در تغییر و تحولات منطقه ای و بالاخص در ارتباط با جنگ ایران و عراق و علل تداوم آن، تصمیم می گیرد که پان اسلامیسیم جایگاه مهم و تعیین کننده ای در این ارتباط داشته باشد. بدنبال این تصمیم گیری، سلسله مقالاتی پیرامون پان - اسلامیسیم و جایگاه این جریان عمیقاً ارتجاعی در نشریه کمونیست نگاشته می شود. در ارتباط با جنگ ایران و عراق، پان اسلامیسیم حکومت ایران نقش تعیین کننده پیدامی کند و سرانجام پس از سالها پنده از "راز" جنگ ۶ ساله و علل تداوم آن برداشته می شود. همه چیز زیر سر پان اسلامیسیم "خود سر" و "مزاحم" است! حکمی صادر می شود که هنوز مرکب امضای نویسندگان خشک نشده، ناپایداری و قلبی بودنش با واقعیتی که در تالارهای کاخ سفید و پنتاگون، در گوشه ای از فرودگاه تهران و یاد رسان پذیرائی سران پان اسلامیسیم حکومت جمهوری اسلامی جریان می یابد، مورد تائید و تائید فرامی گیرد. این نه اولین بار است که تحلیل های حکا دچار چنین سرخوشی می شود و نه آخرین بار خواهد بود.

هر آنجا که حکا تصمیم گرفته دست از عامکوشی و کپی برداری، آنهم بصورت دم بریده و تحریف شده - بسر داشته و با اصطلاح بحثی را خاص کرده و از خودش چیزی ارائه دهد، دچار همین سرخوش گشته. نگاه کنیبد به تحلیلی که حکا در بحبوحه آخرین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی از مسئله کاندیداتوری بازرگان ارائه داد. در آن موقع نیز بزم نویسندگان کمونیست قرار برابرین بود که الزامات انباشت سرد آورو از سر گرفتن تولید، بازرگان رابه نمایندگی از - بوزروازی بر مسند قدرت بجای پان اسلامیسیم - هابنشانند.

در تمام طول مقاله، "وضعیت سیاسی حاضر"، نویسنده مشغول کلنجار رفتن با خود و قلند است. بقیه در صفحه ۱۰

هنوز بی دانش و مصلحت نیست که تصمیم امپریا - لیستادامورد حکومت پان اسلامی چه می تواند باشد. آیا پان اسلام به نفع امپریالیست ها بوده یا ضررشان؟ آیا امپریالیست ها خواهان حذف آن هستند یا خیر؟ نویسنده مدارا عبارات متناقض سردرگم، پراکنده و بی معنایی را بکار می برد. هر پاراگراف، پاراگراف قبلی را نفی می کند. اولین نتیجه عملکرد پان اسلام "محدود کردن بحران حکومتی در بالا" معرفی می شود و دومین نتیجه پان اسلام "ثابت دادن به بحران حکومتی" (نتیجه دوم را با حذف کلمه "در بالا" می آورد تا جایی برای تفسیر باز گذارد.) پان - اسلام از یک طرف آن نیروی قدرتمندی است که در سراسر جهان نفوذ کرده، گسترش یافته و در کانونهای بحران نقش تعیین کننده ای ایفا می کند و از طرف دیگر، جریانی است که در اکثر کشورهای زمینه فعالیتش خشکانده شده و نقشش در حد عملکرد دستجات تروریستی و زائده های دیپلماسی جمهوری اسلامی تقلیل یافته است. پان اسلام هم جریان حکومتی است و هم نیست. پان اسلامی در حال کلنجار رفتن است و مداوماً التماسات را بجا می آید. دیپلماتیک می نشاند. و بالاخره تصمیمش را می گیرد: پان اسلام "بیانگر هیچگونه منافع اقتصادی معین در میان لایه های بورژوازی" نیست. "برای بورژوازی مسیّر بازگشت به قانونیت و نظم معمول بورژوازی جز با حذف و یا به زیر کشیدن پان اسلام نیست. از رأس دولت ممکن نیست."

بحران حکومتی در کشورهای

تحت سلطه و سربر آوردن

پان اسلام

حکا پایه تئوریک بحث خود را ارتباط با بحران حکومتی در کشورهای تحت سلطه و سربر آوردن پان اسلام و جریاناتی از این قبیل را قبل از هر چیز بر روی تغییر ساختار اقتصادی - اجتماعی کشورهای تحت سلطه در دوره پس از جنگ جهانی دوم می گذارد. حزب کمونیست جریانات حکومتی بورژوازی در این کشورها را به "لیبرال - ناسیونالیستی"، "جریانات رادیکال با انواع پوشهای سوسیالیسم ملی، قومی و مذهبی" و حکومتیهای دست نشانده تقسیم می کند (علت این تقسیم بندی را نیز روشن نمی کند) و سپس چنین استنتاج می کند که این حکومتها هیچ قدرتی ندارند و مسائل اقتصادی این دوره نیستند و از همین رو "فلسفه وجودی اولیه" خود را از دست داده و به بحران افتاده اند. حکای برای اثبات ادعای خود سرنگونی حکومت شاه و سوموزا را در سال ۷۸ مثال می آورد می گویند که این وقایع شکل گیری یک بحران عمومی حکومتی

را در کشورهای تحت سلطه غرب نشان می دهد. اول آنکه پایه های آن بحرانی که به انقلاب ۵۷ ایران منجر شد و امروز بسیاری کشور - های تحت سلطه را در آستانه انفجارات عظیم اجتماعی قرار داده است در "بحران حکومتی" ناشی از عدم پاسخگویی به نیازهای انباشت سرمایه داری خلاصه نمی شود. "بحران حکومتی" خود بیان بحران عظیم و شکننده دیگری است که ریشه در دینامیس امپریالیسم جهانی و تضادهای بنیادین پیرو انباشت سرمایه داری داشته و خود را در تشدید کلیه تضادهای سیاسی - اجتماعی اقتصادی در ابعاد بین المللی به نمایش می گذارد. تضادهایی که از یک سو به تشدید رقابت سرمایه - های مالی گوناگون با یکدیگر می انجامد - که بطور مشخص امروز خود را در تضاد حدت یابنده مابین دولوک بندی امپریالیستی غرب و شرق نشان می دهد - و از سوی دیگر برپایی امواج مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم را که در صورت رهبری انقلابی و آگاهانه به انقلاب می - انجامد، باعث می گردد. بنابراین آنچه در ایران سالهای ۵۷ - ۵۶ گذشت، تنها - سادر "بحران حکومتی" خلاصه نمی شود. وحشت امپریا - لیسم آمریکا هم در آن مقطع از عدم پاسخگویی حکومت شاه به مصلحت انباشت سود آور سرمایه نبوده و کنفرانس گوادالوپ نیز منظور - حل مشکلات اقتصادی ایران بر کار نکشت بلکه رویارویی با انقلابی عظیم در یکی از "مستحکم - ترین حلقه های زنجیره امپریالیسم در میان بود. انقلابی که در صورت تعمیق یافتن، رادیکالیزه - تر شدن و در صورت بوجود آمدن رهبری کمونیستی می توانست به پایه های امپریالیسم ضربات جدی وارد کننده وارد آورده و نفوذ امپریالیسم و مناسبات ارتجاعی حاکم را بطور قطعی درهم شکند. و دیگر آنکه، خطر نفوذ یابی امپریالیسم رقیب - سوسیال امپریالیسم شوروی - درهم - ترین پایگاه منطقه ای آمریکا، چیزی نبود که در شرایط بحرانی و رقابت جویانه ایندوره از تاریخ جهان برای امپریالیسم غرب قابل تحمل باشد. این خطری بود که عمیقاً از جانب غرب احساس می شد.

دوم آنکه، برپایه اقدامات امپریالیستی و تغییر و تحولات ساختاری پس از جنگ جهانی دوم حکومتیهای شکل گرفتند که اگر چه بر مبنای ویژگی های ملی، مذهبی و بطور کلی فرهنگی ویر پایه اینکه در کدام نقطه از جهان قرار گرفته و هر یک در مجموعه سیستم امپریالیستی چه نقشی می بایست ایفا نمایند، اشکال سیاسی گوناگونی

* ما بویژه بر روی حدت یابی این تضاد تکیه می کنیم چرا که حکا اساساً معتقد به چنین چیزی نیست. و هر آنجا هم که از رقابت های امپریالیستی حرف می زند، منظورش رقابت های درون اردوگاه امپریالیستی غرب است.

بخود گرفتند، ولی همگی از نقطه نظر طبقاتی و جهت گیری اساسی، خصلتاً در مدار و زنجیره مناسبات امپریالیستی قرار گرفته و هر یک حلقه هائی از این زنجیره را تشکیل می دادند. بنابراین ما بایک تقسیم بندی اتفاقی در کشور - های تحت سلطه روبرو نبودیم و شکل گیری یک رشته حکومتیهای بظاهر متفاوت، ناسیونالیستی، پان عربیستی، خرده بورژوا - سوسیالیستی و یا دست نشانده نیز امری اتفاقی نبود. بلکه این الزامات، ضروریات و محدودیتهای امپریالیستی بود که حکم به چنین تفاوتی می داد و از همین رو نیز هر یک از این حکومتها اشکال متفاوتی بخود گرفتند.

این تغییر و تحولات ساختاری بهمانگونه که به ادغام اقتصادات ملل سراسر جهان درون دینامیس انباشت جهانی امپریالیستی عمق و وسعت بیشتری بخشید (نه اینکه بقول تشریح کمونیست تازه آنها را در سیستم سرمایه داری ادغام کرد)، همانطور هم کلیه حاکمیت هائی که شکل گرفتند را هم از هر رو بنای ایدئولوژیکی که بنا بدلائل سیاسی بروی خود کشید بودند (حتی اگر خود - ویژگی آنها نیز بود) بیش از پیش به حافظ و نگهدار مناسبات حاکم و مجری برنامه های امپریالیستی (ناهمین امروز) تبدیل ساخت. معمولاً این حکومتها مادام که زیر ضربات خرد کننده جامعه و فشار انقلابی توده ها قرار نگرفته اند و یا بنا بحدت یابی تضادهای جهانی، برای امپریالیسم رقیب کرشمه نیامده اند حکومتیهای مورد اعتماد امپریالیسم غالب در آن کشور بوده و هستند. آنچه امپریالیسم آمریکا را فی المثل و ادار به جایگزینی آکینو در برابر مارکوس کرده، نه به این دلیل بود که عمر حکومت مارکوس همراه با فرجام رساندن تغییر و تحولات ساختاری به پایان رسیده و نه به این خاطر که تحت حاکمیت وی انباشت سود آور سرمایه صورت نمی گرفت. شرایطی که به امپریالیسم آمریکا این تغییر و تحولات حکومتی را تحمیل کرد، خطر انفجار عظیم توده ای مهمترین پایگاه استراتژیک - نظامی در منطقه پراهمیت آسیای جنوب شرقی بود و از اینرو مارکوس باید می رفت.

امپریالیسم آمریکا تجربه "تلخ" ایران و نیکاراگوآ را مقابل روی خود داشت و این تجربه تدوین طرح ها و برنامه های نوینی را به امپریالیسم تحمیل کرده بود. بدین معنا که قبل از آنکه جایی را به رقیب بنیاد (مانند نیکاراگوآ) یا اینکه بر حاکمیت بلا متنازعش ضربه خورده، راه نفوذ رقیب باز شود و بواسطه تلاشی و دور شدن قشرویی از کمپرادورها و ریزه خواران، خانه زاد از صحنه جامعه با مسئله شکل گیری و پرورش قشر کمپرادوری نوین روبرو باشد (مانند ایران)، خود با تغییر و تحولات و ایجاد "فرم هائی" این موج بحران را موقتاً از

خمینی

سوموزادرنیکاراکو امی باشد در آنجانیروهای مختلف طبقاتی از جمله برخی نمایندگان کمپرادورها با سوموزابه مخالفت برخاستند. امروز بسیاری از آنها عوامل "کنترا" هستند. و در مقابل، نیروهای نوع "لدائی" ساندینیست که توسط روسپاهشتیبانی می شوند نیز به کمپرادورهای نوین در رهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتی در خادقترین روزهای انقلاب هم نماینده نیروهای خرده بورژوا - نظیر آنان که امروز در نیکاراکو به حکام نوین کمپرادور بدل شده اند - نبود و بیشتر می توان وی را مترابعا ناصر کمپرادوری که جریان "کنترا" را شکل دادند، قرارداد.

از این تقابلات ارتجاعیون نباید شکفت زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ می دهد. این بخشی از آنارشی امپریالیسم است و این کشمکش ها را نباید با تضادهای میان امپریالیسم و طبقات خلقی یکی دانست.

این حقیقتی است که پایگاه توده ای خمینی از میان خرده بورژوازی سنتی وهم - چنین بخشهای دیگری از مردم بود. ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که اونقش خرده - بورژوازی سنتی را بازی می کرد یا نماینده آن در قدرت سیاسی بحساب می آید. مساوی پنداشتن پایگاه توده ای با خصلت طبقاتی به معنای آنست که هر شخصیت سیاسی را که در میان بخشهایی از توده هواخواه داشته باشد نماینده سیاسی آنسان بحساب آوریم حتی با فرض اینکه پایگاه محکم و محبوبیت خینی در میان "خرده بورژوازی سنتی" قرار داشت، معرفی وی بعنوان نماینده بخش مهمی از روحانیت سنتی کاملاً با عنوان "خرده بورژوازی سنتی" متفاوت است.

از لحاظ تاریخی، روحانیت به پایه و ربنای فئودالی متصل بوده و در خدمت آن قرار داشته است. در دوران حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یک نهاد (و نه بعنوان افرادی جداگانه و منفرد)، نماینده روابط طبقاتی حاکم و در خدمت عنصر مهمی از روابط نیمه فئودالی و همچنین جنبه هائی از روابط بورژوازی و بورژواکمپرادوری بود. امتیازات ویژه سنتی و مهم آخوندها از طرف امپریالیسم محدود شد و این کار خصوصاً از طریق "غربی کردن" چشمگیر ایران در دوران حاکمیت خاندان پهلوی صورت گرفت. ولی بطور کلی تا اوائل دهه ۱۳۴۰ روحانیت گروهی عاقبت بخیر و مؤثر باقی ماند. چرخ تشکیلات مذهبی - از مساجد و زیارتگاه ها گرفته تا مدارس مذهبی و صندوق های قرض الحسنه اسلامی - بوسیله مالیات های "شرعی" مذهبی از مؤمنین پرورد آمد (بخصوص تجار و روستا، سوداگران بازار بزرگ مالکان و...) و از طریق موقوفات مذهبی می چرخید. قبل از دهه ۱۳۴۰ رژیم روی دست آتوریته سنتی بلند شد و این آتوریته را کاهش داد. اینجا بود که رو در روئی های حادی بوجود آمد، ولی این نهاد (و نه فقط بخش هائی که بطور مستقیم با دربار ارتباط داشتند، یا فقط آن آخوندهائی که توسط دولت در پست های محلی گماشته شده بودند و...) بلکه بمثابة یک کل در خدمت ارتجاع حفظ گردید و میزان زیادی بر آن تکیه شد تا از قابلیتش جهت حفظ وضعیت کمپرادوری موجود در مقابل باستمکشان استفاده شود. مسلماً بخش هائسی از روحانیت سنتی بندهای محکمی با اقشاری از خرده بورژوازی سنتی داشتند، و در یک مفهوم حتی "در خدمت" منافع این اقشار بودند. ولی چیزی که ا. ک. ا. گرایش به چشم - پوشی از آن داشت، این بود که "خدمت" فوق الذکر نیز بطور کلی در چارچوب روابط طبقاتی موجود و منافع طبقاتی حاکم برجامعه انجام می پذیرفت و نهایتاً در خدمت آن قرار داشت و اگر بخش هائی از این روحانیت را در ارتباط با موقعیت طبقاتیشان (موقعیت اقتصادی، خاستگاه طبقاتی...) می شد در تعریفی کوتاه بیانا، "خرده بورژوا - زی" معرفی کرد، اما این موقعیت به نقش اجتماعیشان و آن روابط طبقاتی که بعنوان یک نهاد نمایندگی کشیده و در خدمتشان بودند، ربطی نداشت. بحث اتحادیه با تأکید بر موقعیت اقتصادی مالی "فقیرتری" که خمینی باشد، در غلغله شدن به تحلیل اقتصادی عام - میانه ای بود که گرایش به نادیده گرفتن روبنا و سیاست بطور کلی داشت.

در آغاز دهه ۱۳۴۰، رژیم وارد تقابل حادی با بخش های مهمی از روحانیت و در عین حال با بخش های مهمی از جامعه شد. این مسئله کاملاً با الزامات "انقلاب سفید" و سایر

سربگذراند. اینکه طرح و برنامه های فوق - الذکر تا چه حد برای بلوک غرب موفقیت آمیز بوده خود زیر سؤال است. اگر حکا در انتظار تغییر و تحولاتی مشابه و پیاده شدن چنین طرح - هائی در ایران بصرمی برده، بهتر است زیاده بروی آن حساب نیاز نکند. چرا که بحران - گریه بیانگیر سیستم امپریالیستی، امکان طرح و اجراء برنامه ای واحد، فزاینده و درازمدت را از قدرتهای امپریالیستی سلب کرده است.

تصاویر مغلو و مبهمی که حکا از موقعیت حکومتهای کشورهای تحت سلطه ترسیم می کند نشاندهنده استنتاجات تئوریک - سیاسی نادرست کانی است که به همراه بسیاری اصول تئوریک دیگر، درک لنینی از امپریالیسم و کارکرد آن و از مناسبات امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه (که مؤلفه ای مهم از این مقوله را تشکیل می دهد) را نیز منحل نموده اند. ویکی از این اصول تئوریک و دستاوردهای م. ل. م. تحلیل از استعمار نوین است.

در سالهای متعاقب جنگ جهانی دوم و در دوران پیاده کردن برنامه ها و سیاستهای نو استعماری امپریالیسم آمریکا، از جانب ریزبونیستهای خروشچی ترهائی مطرح شد که کشورهای تحت سلطه را به هزار دسته بندی و تکرار یک "ناسیونالیستی"، "رادیکال"، "خبرده بورژوا - ناسیونالیستی" تقسیم می کرد. این ترها قبل از هر چیز تلاشی بود بمنظور مستقل نشان دادن و یا استقلال نسبی قائل شدن برای حکومتهایی که بنا به مقتضیات و همچنین محدودیتهای امپریالیستها، پوشش های مختلف بروی خود کشیده بودند. این ترها علیرغم

اینکه بر رابطه ساختاری اقتصادی مابین کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم تأکید می گذارند -

دند - همانگونه که حکا این تأکید را میگذارد - اما با قائل شدن استقلال سیاسی برای این دسته حکومتها، اقتصاد امپریالیستی را از سیاست آن جدا کرده - همانگونه که حکا چنین میکند - و بقول لنین بر سیادت مطلق امپریالیسم و ریشه های عمیق آن برده افکنده، و بر سیاست های نو استعماری امپریالیسم چشم فرو می بستند.

ریزبونیستها از ارائه این ترها مقاصد سیاسی معینی را دنبال می کردند: هم پراکندن ترهات رفرمیستی در میان خلقهای جهان، وهم نفوذیابی در کشورهای تحت سلطه آمریکا و قلمروی ناخست و تازیلوک غرب در خدمت با رقابت خود با دیگر امپریالیستها.

مبارزه ای که علیه این ترها و نتایج سیاسی - عملی آن، در سطح بین المللی در گرفت از مهمترین عرصه های مبارزه طبقاتی مابین انقلابیون کمونیست و ریزبونیستهای خروشچی بود. حزب کمونیست چین برهبری زفیق مائو -

بیگانگی بین عوام فریبان، مزدجبین، جنگ افروزان!

مقاله‌ای از حزب کمونیست انقلابی آمریکا

انکار کندی و دروغ و عوام‌فریبی و جنایتگری که در سردابه‌های کاخ سفید جریان دارد، یکباره به بیرون سرریز کرده و ماهیت "آمریکای دوباره جان گرفته" را روز روشن بنمایش عمومی گذارده است. هر روز جزئیات جدیدی رومی شود و توضیحات دیروزی مقامات حکومت رابعنوان دروغی بوج بر ملا می‌سازد. دلان کثیف اسلحه همچون صاحب نظرانسی عالیمقام در مصاحبه های تلویزیونی ظاهر میشوند. شبکه بین المللی توطئه، انداخته است از مدارك مكشوفه دست اول، قراردادهای عظیم تسلیحاتی جدید الكشف و نوازه های تلفنی مزدوران کنترا به کاخ سفید. آنچه تا مغمه گذشته بعنوان يك رسوایی مشخص كشته بوده، بعد از انتشار اطلاعاتی مشهوری كه انتقال مخفیانه ارزیرداختی ایران بابت خرید اسلحه به حسابی دربانك سوئیس جهت كلك تسلیحاتی به جریان كنترا علیه رژیم ساندینیست نیکاراگوا را بر ملا می ساخت، به يك جنجال سیاسی تمام عیار بدل كشت.

آنچه بتازگی افشاء شده، سبیل اقتصاد را از سوی كنگره آمریکا، مطبوعات و دول سراسر جهان براه انداخته است. مقامات حكومتی نكرانی خود را از "آشفته گی كامل" سیاست خارجی ريكان آشكارا ابراز می كنند. روشن شدن این خبر كه يكبار دیگر در كاخ سفید مداركی سربسته شده، ترس از يك واكركیت دیگر را در دل طبقه حاكمه آمریکا انداخته است. خراف كیبر، رونالد ريكان كه همیشه قیافه ای مطمئن به آینده آمریکا و ژست بی عیب بخود می گرفت، يكمرتبه مثل خر در گل مانده ظاهر شده و به خبرنگاران می گوید: "من دیگر بیش از این به سئوالات پاسخ نخواهم گفت." هیچكس نمی داند كه این ماجرا يكجا خواهد انجامید. اما يك چیز مسلم است: هر كس از سستی كسه امپریالیسم آمریکایی خلقهای جهان روا میدارد، متفراست و هر كس كه می خواهد بهر طریق مسكن از جنگ هسته ای امپریالیستی جلوگیری كند، نمی تواند از كنگر این وقایع بی تفاوت بگذرد. بقول انقلابی كیبر، لنین، اگر ستمديدگان پشت هر واقعه ای منافع طبقات در كیبر را جستجو نکنند، جز تخمچین شدن توسط استثمار-

كنندگان خویش سرانجامی نخواهند داشت. آمریکا در مورد ایران و كارزار باسطنلاح "ضد تروریستی" و كارزار تروریستی كنترا ای خود مثل شك دروغ می گفت. هر چه بیشتر مدارك جنایات ایران بر ملا می شود، توحالی بودن لغازی های پر طمطراقشان بیزمین حاكمیت، قانون نیز آشكارتر می گردد. این وقایع نشانگر آن است كه در عالیترین سطح حكومت سا بی تفاوتی كامل به قوانین حكومتی برخوردار شده است. با آشكار شدن تخطی مقامات دولتی از تصمیمات پارلمانی نیز، سخن پردازیهایشان در باب مباحثات و تصمیم گیریهای پارلمانی و اتوریته بیش از پیش افشاء می شود. ساهاها مشاجره در كنگره بر سر چگونگی حمایت از مزدوران كنترا، به يكباره مرضیت خود را از دست می دهد. معامله تسلیحاتی ایران - كنترا بر مردم نشان داد كه حكومت آمریکا برخلاف تمام ژستهای صلح طلبانه و قانون گریانه اش دارو دسته ایست كه شبکه ای از جیره خواران و ارتش های مزدور را در سراسر جهان می چر - خاند. و برای تحقق منافع بین المللیش، عملیات قتل و تخریب را مخفیانه در همه جا هدایت می كند. در این راه، زندگی و سرششست میلیونها انسان است كه به قمار گذاشته می شود.

در این معاملات سری، چه ارتباطی میان فروش اسلحه به ایران و واريز كردن درآمد حاصله از این فروش به جیب كنترا وجود دارد؟ صحبت فقط از يك مرجوحی ساده دربانك سوئیس نیست. هر چه دروغها بیشتر آشكار می شود، و زوایای مختلف ماجرا روشنتر می گردد، منافع حكام آمریکا نیز عریانتر در معرض دید قرار می گیرد. وقایع جاری بر ارتجاع همه جانبه آمریکا و امر تدارك جنگ از دو زاویه پرتو افكنده است - نیاز امپریالیسم آمریکا به تحكیم جناح جنوبی ایالات متحده (یعنی آمریکا مرکزی - حقیقت) و كارزار جهت ایجاد فضائی كه توجیه كز عملیات نظامی كترنسی آمریکا باشد. عملیاتی كه در خدمت تداركات آنها برای جنگ جهانی قرار دارد.

در هفته آخر نوامبر، تلاش های رونالد ريكان جهت جلوگیری از گسترش مشاجرات

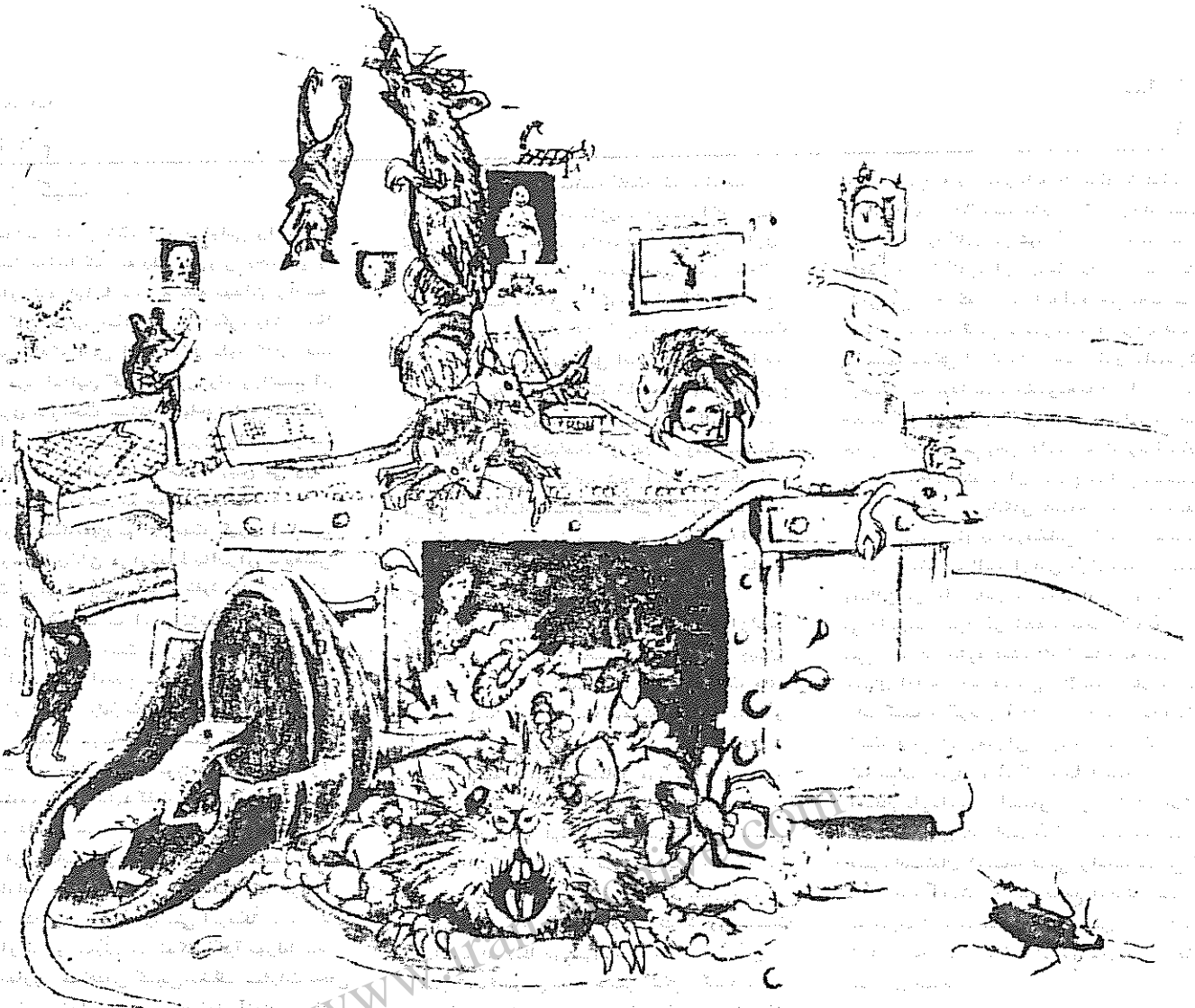
حول مسئله ارسال مخفیانه اسلحه به ایران بسیار از هم كسیخته بود. او ابتدا سكوت اختیار کرده و از حرف زدن امتناع ورزیده، ظاهرأ به این دلیل كه ملاحظات اساندمستانه در قبال بقیه كروكاشها در لبنان در میان است، بولی بعد تحت عنوان اینکه ارسال اسلحه در خدمت منافع استراتژيك ایالات متحده بوده، آشكارا بدفاع از این اقدام پرداخت. محافل حاكم در بلوك غرب داد و فغان سردا دهند كه كارزار ضد تروریستی غرب بخاطر افتاده است آنها تظاهر می كنند كه از معامله دولت آمریکا با باسطنلاح تروریستها و كروكاشها خشمگین شده اند و از تكرار اینگونه توضیحات ارتجاع عی سیاسی خشنود خواهند كشت.

اگر از زاویه ای دیگر به مسئله بنگریم، می بینیم كه آمریکادارتباط با ایران سیاستی كاملا منسجم راه پیش برده است. چرا كه از آغاز جنگ ایران و عراق، مجموعه بلوك آمریکا (و همینطور بلوك شوروی) تسلیحات طرفین درگیر را تأمین کرده و بخاطر منافع خود بروی خسون استخوان بیش از يك میلیون قربانی این جنگ حساب باز کرده اند. سخن گویان مختلف هیئت حاكمه آمریکا علنا اعلام کرده اند كه دلواپس نتیجه جنگ و توانائی خویش در پیشتر منافعشان از این طریق هستند. اما ناگهان در برابر يك نكرانی دیگر قرار گرفته اند: اینکه ماجرای ایران روشن کرده كه كارزار ضد تروریستی شان، دروغی بزرگ بیش نبوده است. دروغی كه در خدمت انجام بلوك غرب، اتخاذ اقدامات سر كویكرانه جدید، توجیه تجاوزات نظامی نظیر بمباران لیبی و ایجاد جری مساعد برای تدارك جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیستان برده است.

بنابراین باید روشن كنیم كه امپریالیست های آمریکائی حتی وقتی از جریان ایران كیبت انتقادمی كنند، منافع مسلم ایشان در زینها ن مانند این دروغ بزرگ و وصله كردن نسای پیوسیده شان است. و این بر توده مردم است كه به افشای اینان برخیزند.

سخنرانه اینجاست كه معامله تسلیحاتی با ایران هم به اعتبار رونالد ريكان لطمه زده و هم به عوام فریبیهای ضد امپریالیستی رژیم ایران.





پول های حاصل از فروش سلاح به ایران بحساب
کنترا و غیرقانونی بودن این عمل، زوزه های
درون طبقه حاکمه به اوج نوبتی رسید. دولت
ریگان سعی کرد که ضربات را با حداقل برساند.
ماجرا از دهان یکی از جانوران شیورای
امنیت ملی در حال گزارش تصمیم گیری های
به دیگران به بیرون درز کرد. سرهنگ الیور
نورث و آدmirال پین دکنتر رئیس سابق
شورای امنیت ملی سیر بلا شده و مجبور به
استعفا گشتند. مه اعلام کرد که تحقیقاتی
صورت خواهد گرفت و غیره. در آخر هفته، در زمان

تغیبه در صفحه ۱۴



بیخود نیست که دروغبافان در ایران، آسان و
ریسان را بهم می بافند و با وقاحت از دردمس
های عظیمی که برای شیطان بزرگ در دست
کرده اند، داد سخن می دهند، تا شاید بتوانند
دامنه لطمات وارده را محدود کنند. اما آنچه
معامله تسلیحاتی با ایران افشاء کرد این
نبرده که آمریکا با تروریستها معامله می کند،
بلکه نشان داد که تعریف آمریکا از تروریست
بودن یا نبودن، کاملا وابسته به میزان اتحاد این
و هابا ایالات متحده و مقدار خدمتی است که
اینهادر مقابله با رقیب - یعنی اتحاد شوروی -
به منافع استراتژیک آمریکا انجام می دهند.
و هیچ واقعه ای بهتر از انتقال مستقیم درآمد
معامله تسلیحاتی با ایران به حساب تروریست
های مزدور آمریکا - یعنی کنترا - نمی توانست
بر این واقعیت مهر تأیید بزند.
با اطلاعیه ریگان و مسه - وزیر دادگستری
آمریکا - حقیقت - در مورد انتقال مخفیانه



ایران گیت ...

قضیه بازتر شد و اعتقادات فراوانی را بر انگیخت. تقاضا شد که یک بازرس مخصوص و واردکار شود. اینجا بود که سه میدان رابه نمایندگان حزب دمکرات درکنگره و بازرسان مخصوصی داد که آتش اعتقادشان علیه کاخ سفید تندتر بود. اما این آقایان بورژوا، درواقع از چه چیزی ناراحت هستند؟ آنها خواهند چه تغییری در حکومتند، چه چیزی را می خواهند حفظ کنند؟ تحقیقات تاچه حد به پیش می رود و درصدهست یافتن به چه چیزی است؟

اولا اینکه هیچ نهایی جهت گیری اساسی ابتکار عمل ریگان در ارتباط با ایران - یعنی حرکت برای قدرت یابی و نفوذ دوباره در کشوری که از اهمیت استراتژیک غیرقابل انکاری برخوردار است - را زیر سؤال و انتقاد نبرده است. ثانیا، هیچ سیاستمداری درواشکنن واقعا از اینکه پولها بطور مخفی بحساب کفتر و وارزیر کشته، شکه نشده است. گذشته از اینکه اینها خود به کمک صندیمیون دلاری به کنتررا رأی مثبت دادند، باید گفت که تسلیح کفتر و دست داشتن سرهنگ ثورت در این قضیه نیز راز پنهانی نبوده است. در واقع بسیاری از مقامات حکومت از این نگرانند که ضربه خوردن کارزار ضد تروریستی آمریکا به کارزار تروریستیش در نیکاراگوآ نیز لطمه وارد بیارود. منتقدین کنونی، مخالف عملیات مخفی یا دوروشی و تجاوز نظامی نیستند. آنها برای حمله به گرانادا کف زدند و هنگام بمباران لیبی کاملا پشت کابینه ریگان را داشتند. مسئله آنها صلح نیست. درست در حیوحه ایران گیت اعلام شد که آمریکا یا را از محدوده قرارداد سالت ۲ در مورد سلاحهای استراتژیک هسته ای فراتر خواهد گذارده، اما هیچ اعتراضی علیه این تصمیم بلند نشد. ایران گیت بدون شك دست بخشی از طبقه حاکمه که در مورد مسائلی نظیر کنترل تسلیحاتی و آمریکای مرکزی با دولت ریگان اختلافاتی دارد را باز می کند، اما اصول اساسی برنامه ریگان یعنی احیای آمریکا و تدارک برای رویارویی با اتحاد شوروی زیر سؤال نرفته است. اگر به ریگان حمله میشود، برای آن است که در پیاده کردن "ریگانسیم" خود، به اندازه کافی ثابت قدم نبوده است.

نگرانی امپریالیستهای آمریکائی از این است که کابینه ریگان اخیرا در ارتباط با به اجراء در آوردن اهداف مشترکشان خراب کرده است. او کار بسیار ظریف و مخاطره آمیز حفظ تعادل بین اهداف گوناگون آمریکسا (مانند بازیابی موقعیت سابق در ایران و در عین حال حفظ کارزار جهانی ضد تروریستی) را درست به پیش نبرده است. حدت مشاجره بر سر ایران منفس کننده این واقعیت است که اشتباهات زمانی رخ داده اند که آمریکسا نمی تواند از پس رفعتشان برآید. سناتور

پاتریک لیبی از ورمونت گفت که "عملیات در آمریکای مرکزی و جوسازی و دروغبار اکنی علیه لیبی پس نبود که این واقعه هم بر سرمان نازل شد. یک دوره سه برای ضربه فنی شدن سه!" این برداشت محافل بورژوائی که کابری کاخ سفید در ریکجاریک از گورباچف رودست خورده، مرتقا بعنوان دلیل اصلی اعتقادات فراوان کنونی از سیاست خارجی ریگان مطرح شده است. نیوزویک می نویسد: "ریگان در ماه های اخیر اشتباهات زیبای در زمینه سیاست خارجی مرتکب شده است. همانطور که برخی از مقامات مایوسانه ایران می کنند هیچگونه سیاست خارجی منجمی وجود ندارد، در عوض، تیم ریگان بیشتر و بیشتر به راه حلهای کوتاه مدت و ضربتی دست یازیده اند."

نیویورک تایمز نیز در سرقاله خود از این صحیت می کند که: "مایوس کننده ترین چیزی که دیروز در کاخ سفید آشکار شد نه فاکت های جدید، بلکه این واقعیت بود که معیارها و آرزوها از بین رفته اند، بیشتر بحثهای درون طبقه حاکمه حول این مسائل دور می زند: خانه تکانی در بین کارمندان ریگان، مشورت با "ریش سفیدان" طبقه حاکمه آمریکا و روشن کردن اینکه "چه کسی برای رئیس جمهور حرف می زند" و "چه کسی مسئول است." یعنی به اعتقاد آنها در این زمانه خطرناک ضروریست سیاست آمریکا در مشورت با مجرب ترین و قابل اعتمادترین مهره هایش شکل بگیرد - و از "آماتور بازی" و کفته نظری که اخیرا ریگان گرفتارش شده، پرهیز گردد. هنری کیسینجر چنین انتقادی را در تلویزیون ای بی سی اینطور جمع بندی کرد: "من فکر نمی کنم عملیاتی از این دست، باید از کاخ سفید هدایت شود. می توان برخی کارهای دیپلماتیک انجام داد، اما نمی توان از دفتر شورای امنیت ملی به ارسال سلاح به اقصی نقاط جهان پرداخت. کاخ سفید نمی تواند عملیات مخفی و نقل وانتقالات تسلیحاتی را با کار آئی بالا به پیش ببرد." از نظر کیسینجر، سازمان دادن ارتش های مزدور و جنایتکار در اقصی نقاط و فریبکاری ماهرانه خیلی هم خوبست و هیچ اشکالی ندارد، فقط ترا بخدا اینکارها را بطور مؤثر و از طریق "کانال های مناسب" به پیش ببرید. تصحیح کیسینجر، اعتراض به تصمیم گیری مخفی یا استفاده بیش از حد از قدرت اجرائی نیست. پیشنهاد شورای "ریش سفیدان" بدان معناست که تصمیمات واقعی کماکان باید توسط عده ای انگشت شمار از مورد اعتمادترین نمایندگان طبقه امپریالیست اتخاذ شوند.

اما این بحران رهبری انعکاسی از مشکلات عمیقتر است. افتضاح ایران گیت فقط منعکس کننده اشتباهاتی در کاخ سفید نیست، بلکه نشان دهنده تضادهای پیچیده و خارج از کنترلی است که پیشاروی امپریالیستها ظاهر می شود. - آنها زمانی که آنها با کله بطرف جنگ جهانی روانند. این تضادها، نهایتا موجب دست زدن به

قمار و طرح های مدبوحانه ای نظیر شکستن کانال های "عادی" و شیوه های سنتی از جانب کاخ سفید ریگان می شود. کابری دست و پا چلفتی اینجا کاره ای نیست. وقایع جاری نشان می دهد که به چه اندازه حل بحران جهانی بصورت قسی و موردبورد برای امیر - یالیستها مشکل است، تاچه حد فضای مانورشان در جهان محدود است، و چقدر محتاج قالب ریزی جدید کل-جهان از طریق جنگ جهانی است. این خطر و احتمال هم وجود دارد که امپریالیستها در تلاش مدبوحانه برای خروج از این وقایع دست به یک قمار تکان دهنده جدید بزنند.

امپریالیستهای آمریکائی با مشکل سختی روبرو هستند. مطلب از این قرار است که ریگان در حال حاضر بعنوان آدمی دروغگو یا بی قابلیت جلوه گر شده و امپریالیستها نمی توانند اجازه دهند که اوضاع به همین منوال ادامه یابد. در عین حال، دورنمای یک واترگیت دیگر نیز آنها را بوحشت انداخته است. یکی از رهبران حزب دمکرات گفت: "ما نباید حرف واترگیت یا استیضاح و یا احکام بازداشت را بمیان آوریم." فلورالوئید نویسنده نیویورک تایمز که معمولا نظرات امپریالیستهای اروپای غربی را منعکس می کند - حقیقت آنرا نوشت: "این بیفح هیچکس نیست نه آمریکا، نه متحدین و دوستانش." و تایمز از این صحیت کرد که شوروی دارد از این فاجعه سود می جوید.

رهبران سیاسی مردم حزب آمریکاشدت نگران آن هستند که هیاهوی اخیر بقدرت و اعتبار ریاست جمهوری که ظاهرا توسط ریگان احیاء شده، لطمه ای شدید وارد آورد. سام نان از اعضای حزب دمکرات مکررا تأکید کرده که قدرت ریاست جمهوری آمریکا مسئله مورد توجه عموم است. فرد دیگری بنام تیب اوئیل مطرح ساخته "این برای ملت یک تراژدیست که اعتبار رئیس جمهور آنتدر لطمه بخورد که توان وی را در هدایت مؤثر مسائل خارجی و داخلی سلب نماید." این نشان میدهد که دمکراتها و جمهوریخواهان بر سر امپریالیسم کاملا توافق داشته و زیر ضربه بودن دولت را خطری برای منافع کل امپریالیسم آمریکا بحساب می آورند.

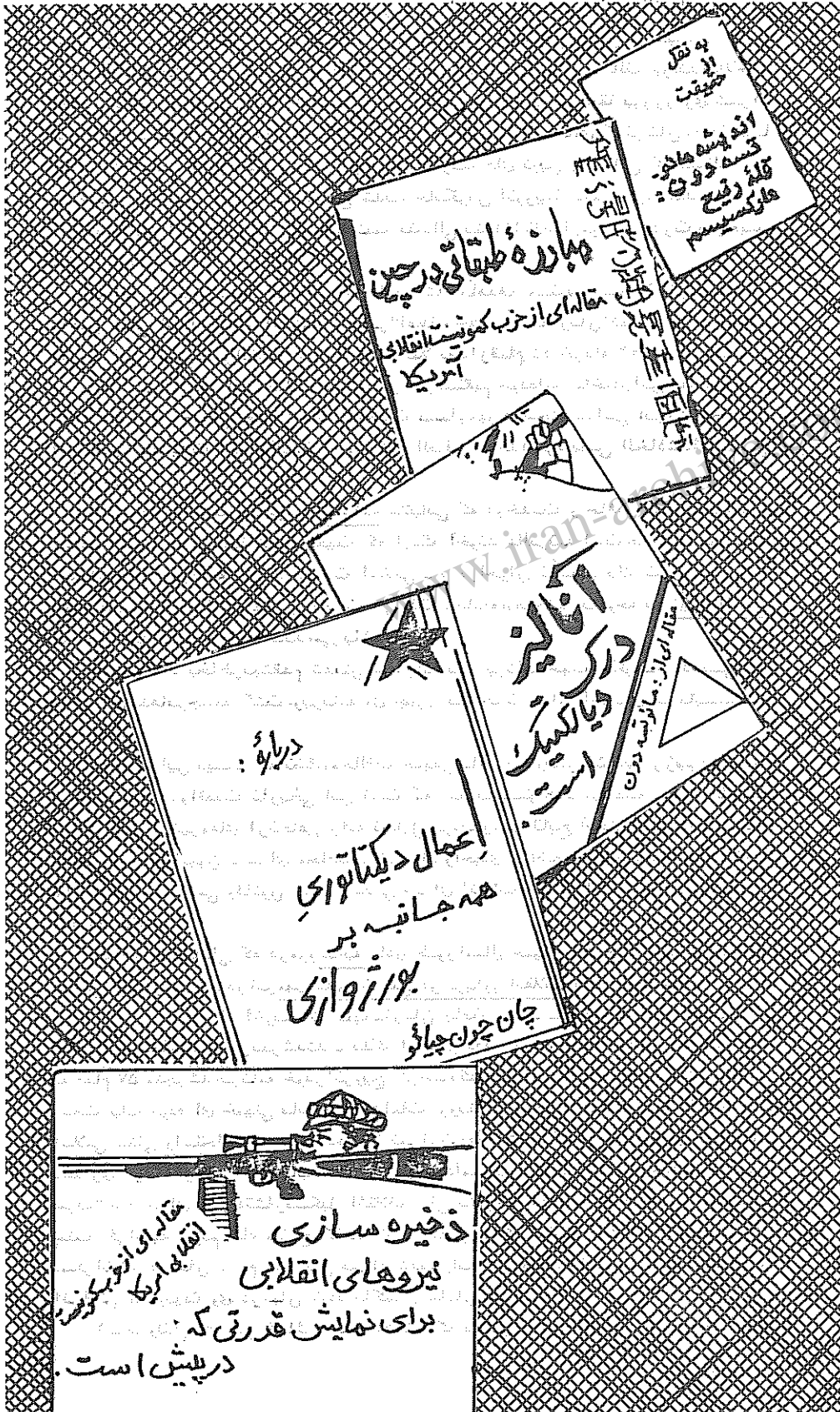
طبقه حاکمه آمریکا مسلما خواهان آن است که دامنه لطمات این ماجرا را محدود کرده و از آن خلاص شود، اما لزوما خواستن توانستن نیست آنها می خواهند این ماجرا را بخواهاند، اما نمی توانند آنرا به امان خدا رها کنند یا دوباره به پشت پرده برانند. آنها احساس می کنند که کمی خانه تکانی و برخی تغییرات در کابینه ریگان ضروریست، و همچنین مهم است که از امور مخفی دیگری که احتمالا در سردابهای کاخ سفید جریان دارد نیز سر در آورند. (این گفته لندن که حکومتها هیچوقت به اندازه دوران جنگ محتاج جلب اعتماد عمومی و توافق واتحاد در بین صفوف خود نیستند

کمیته کردستان

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتشر کرده است

در مورد دولتهائی که در حال تدارک جنگ هستند نیز صدق می کند. (بنظر می رسد که در بیسن امپریالیستهای آمریکائی توافق در حال شکل گیری است که اصلاحاتی را در کابینه ریگان از طریق یک خانه تکانی مهم و سریع در کاخ سفید بانجام رسانند و در عین حال در حفظ موقعیت رئیس جمهور بکوشند. از الیور نورث بعنوان "سرباز" و "میمن پرستی" یاسی شود که علیرغم زیاده روی، خیرخواه رئیس جمهور و منافع کشور بوده است. آن عده از اعضاء کنگره که مأموریت تحقیقات مستقل در مورد جریان ایران را برعهده دارند بصراحت اعلام کرده اند که مأموریتشان اثناء کتدای جاری در سردابهای کاخ سفید نیست (چیز رسد به آنکه بخواهند تمیزش کنند)، اینها فقط قرا است کتابیات بر ملا شده در انتظار عمومی رایا پشت گیری یکی دو لوله فاضلاب پاک کرده و آن چهره سابق را به رئیس جمهور بازگردانند.

بازرسان کنگره اعلام کرده اند که "اعتبار رئیس جمهور و توان وی در اعمال حاکمیت زیر سوال رفته است... و تحقیقات مستقل تنها راهی است که می تواند اعتماد مردم آمریکا را بازگرداند." آنها باین خطر روبرویند که خانه تکانی مهم از کارکنان کاخ سفید موجب نزاع های داخلی بیشتر و آشکار شدن اسرار بیشتری شود. ممکن است بازرسانی که در حال پرسه زدن در کاخ سفید هستند، مسائلی را رو کنند که به روزوازی آرزو کنند، کاش هرگز به چیزی دست نیافتند. در آن صورت، جمله معروف ریگان در جریان انتخابات، یعنی "حالا کجایش راجیده اید" بطور عجیبی به تحقق خواهد پیوست. ایران کیت نشان می دهد که قدرت سیاه در آمریکا در دست باند مستأصلی از کانگسترها و جانپان بین المللی است که حاضرند برای اهداف جنایتکارانه شان بهر کاری دست زنند - حتی به هیبالگی های خود دروغ بگیرند، متحدان خود را فریب دهند و قوانین خود را بشکنند. در واقع، اینها خود همان "شرکت بین المللی" هستند که ریگان عوامفریبانه به دیگران نسبت می داد. اینها افرائی هستند که انگشت خنکی شان روی تکه های سلاح های هسته ای قرار دارند. طبقه حاکمه امپریالیستی تلاش خواهد کرد که لطامت وارده را جبران کند و چهره پوسیده خود را با بازی نماید. در این میان، توده های مردم می باید دست آنها را رو کنند، چرا که بقول ماشو: آنجا که جبارو نرسد، گردوخاک ها بخوردی خود پاک نمیشوند.



خمینی

تغییرات تحمیلی امپریالیستی در ایران مربوط می گشت. این تحولات - و تدابیر سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها (انحلال مجلس، "اعطای" حق رأی به زنان و . . .) - وقوع آشوب بزرگ و قیام سیاسی را تسریع کرد. بسیاری از افشارخلاق در این دوره کام هائی مشخصا سیاسی در مخالفت با رژیم برداشتند. اما بخشی از مخالفان در آن دوره بیان آشوب و تضاد میان طبقات ارتجاعی در رویارویی با این تدابیر بود. اگر چه عمده مالکان بزرگ ارضی که در ابتدا با فرم های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره "جلب" یا خنثی شدند - عمدتا از طریق تبدیلشان به بخشی از طبقه بورژوازی کمپراتور - ولی بسیاری از فئودال ها بواسطه قدرت سیاسی و اقتصادی کمترشان، عمدتاً کنار زده شدند و در بخش وسیعی از دهات، آتوریت های نوین روستائی که بشکل سی مستقیمتر از جانب رژیم حمایت می شدند جایگزین آتوریت سنتی گردیدند. نتیجه آنکه بسیاری از کسانی که با روابط نیمه فئودالی بندداشتند از مواضع قدرت و موقعیت ممتاز برکنار شدند.

مضاف بر این، تدابیر فراوانی از جانب شاه با هدف مستقیم استحاله آتوریت مذهب سنتی اتخاذ شد و اقداماتی نظیر "اعطای حق رأی به زنان" نیز بطور غیر مستقیم قدرت این آتوریت را تقلیل می داد. شاه عملا بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان بر سر کار بودنش، به این حملات مستقیم و غیر مستقیم ساختار آتوریت مذهب ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یک شخصیت بسیار مهم در صحنه سیاسی ایران، محصول این تغییر و تبدیلات امپریالیستی، و عکس العملی به تدابیر سیاسی اتخاذ شده منتج از آن بود.

ارزیابی از خمینی بعنوان نماینده ملایانی که در خدمت و حافظ نظام کمپراتوری هستند، اساسا نه بر پایه این واقعیت که او یک آخوند عالیرتبه است، بلکه بر مبنای محتوای واقعی برنامه اش - حکومت اسلامی - و فراخوان تأسیس یک تئوکراسی در جهت تقویت و تحکیم سنگر روحانیت در دولت و جامعه، و همچنین با توجه به نیرو هائی که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملا بخاطر پیشقدم شدنش در ارائه یک برنامه جهت حکومت مذهب در میان آخوندها برجسته گشت، و برنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات.

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی با آمریکا و بطور مشخص رژیم یهلسوی عوامفریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیست ها عملا موقعیت و نفوذ بخشهای مهم و وسیعی از نیروهای ارتجاعی را به تحلیل بردند و سیر وقایع آنچنان بود که بخشهای وسیعی از ارتجاعیون - برای محافظت از نظام و احیای مواضع از کف رفته خود - تحت لوای جمهوری اسلامی و قانون و نظم اسلامی و برای "نجات ایران" به موج اپوزیسیون شاه پیوستند.

مضاف بر مسائلی که در مورد پایه مادی ظهور امثال خمینی مطرح کردیم، سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیز در امر مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفا نمودند:

۱- آخوندها نه تنها سازمان یافته بودند - و بیاخته شدن بحران انقلابی سریعاً متشکل تر نیز شدند - بلکه از آغاز دهه ۱۳۴۰ و خصوصاً با ظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجر شد، برنامه خود را ترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت. وسعت پایه توده ای خمینی با برخی اقدامات روینائی رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی و استحاله آتوریت مذهب) نیز ارتباط داشت. کششی خود بخودی نیز میان بسیاری از افشارخلاق به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام از طرف حکومت "بسر ضربه" بود. برای این ائتلاف تشکیل ائتلاف حتی با برخی از عقب مانده ترین عناصر سنت گرا علیه رژیم شاه مطرح گشت. این چنین بود که نمایندگان گرایش بورژوا-دمکراتیک در میان مردم با خمینی همراه شدند و این امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی در میان توده ها کمک شایان نمود.

۲ - پرولتاریای بین المللی بنابه دلائلی که پیشتر از این گفتیم بغایت ضعیف

بنیه در صفحه ۱۸

وضعیت سیاسی . . .

تسه دون با تحلیلی علمی و همه جانبه، طبیعت استعماری و استثمارگری سیاست نوین امپریالیستی را افشا کرد و پیوسته "استقلال" کشورهای تحت سلطه را در پیش چشم پرولتاریا و خلقهای تحت ستم آشکار ساخت. حزب کمونیست چین بروشنی نشان داد که چگونه یکی از مهمترین خصوصیات استعمار نوین شکل دهی و بوجود آوردن یک رشته حکومت های بظاهر غیر وابسته است و هدف از این سیاست نوین امپریالیستی رانیز بوضوح بیان نمود: تشدید استثمار و ستم بر خلقهای جهان. حزب کمونیست چین در ضمیمه بارویزیونیست های خروشچفی که می گویند سیاست نواستعماری امپریالیسم را توجیه نموده و آنرا بعنوان "استقلال سیاسی" کشورهای تحت سلطه جا بزنند، اعلام نمود: امپریالیستها "می گویند که هر چه کنترول اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکا لاتن در دست نگاه دارند، اما در رویارویی با این حرکت امپریالیستها "خلقهای این قاره ها بیکباره خواستار از بین بردن مل نیروهای امپریالیسم و سکهای زنجیرش در کشورهای خود هستند و بخاطر استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور خود مبارزه می نمایند". کمونیست های چینی ثابت نمودند که چگونه ترجیحات و تزه های رویزیونیست ها چیزی جز آرایش تجاوز و غارتگری استعمار نوین در کشورهای سه قاره و پرده پوشی تضاد حاد بین امپریالیسم و ملل ستمدیده نیست. در نتیجه این مبارزه حیاتی، تزه های رویزیونیستی مذکور در هم کوبیده شد و مدافعین استعمار نوین در پیش چشم ستمدیدگان جهان افشاشدند.

از آن دوران تا به امروز جز رویزیونیست های روسی و بعدها رویزیونیست های سه جهانی، کمتر کسی چنین تقسیم بندی مغلو و توهم آفرینی را از حکومت های کشورهای تحت سلطه ارائه کرده بود. اما امروز شاهد آنیم که حکا بدنبال پشت پا زدن به دستاوردهای پرولتاریا، بین المللی، در عرصه استنتاجات تئوریک از ریشه های تاریخی استعمار نوین نیز شانه به شانه کهنه تزه های رویزیونیست های خروشچفی می ساید.

البته نویسنده کمونیست به این "ریشه تاریخی" بسنده نکرده و برای "روشنتر" کردن بحث خود در ارتباط با "بحران حکومتی" سه جوانب دیگر مسئله نیز پرداخته است:

"یک جنبه کمابیش عمومی دیگر در سوابق و زمینه های تاریخی بحران حکومتی موجود است. شدن پایه های سرکردگی یک جنبه آمریکادر درون اردوگاه امپریالیستی غرب است. این سرکردگی در دهه اخیر در معرض تحریک تازه ای از رقابتهای در درون این اردوگاه قرار گرفته است." (عبارت داخل کروشه

(از حقیقت است)

این واقعیتی است که قدرتهای امپریالیستی درون اردوگاه غرب از وحدتی مطلق برخوردار نبوده و دقیقاً بدان دلیل که نماینده سرمایه های ملی گوناگونند، بایکدیگر تضاد دارند. مع الوصف همین امپریالیستهای بزرگ مالی و نظامی متحدر در مقابل بلوک مالی و نظامی سرریال امپریالیستی تشکیل می دهند، و در واقع تمامی تضادهایشان امروزه تابع تضاد اصلی ترمی باشد.

همانطور که قبلاً گفتیم، علت "بحران حکومتی" در پاره ای از کشورهای تحت سلطه غرب و زیر علامت سؤال رفتن این حکومتها، بواسطه برپایی امواج سهمگین مبارزات انقلابی توده ها است. به مائیتی، آفریقای جنوبی و فیلیپین نگاه کنید. پایه های آن بحرانی که این کشورها را می لرزاند، برعکس آنچه که حکما جلوه میدهد، تضادهای درون اردوی امپریالیستی غرب نبوده و حتی ناشی از تضادهای مابین غرب و شرق هم نیست. بلکه حدت یابی کیفی تضادهای پروسه شدت امپریالیستی است که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - سیاسی این کشورها بروز می یابد. از سوی دیگر، بعلاوه گره خوردن تضادهای میان دو بلوک در نقاط حساس جهان انجام تغییرات و جابجایی هادر سطح حکومتهای وابسته برای امپریالیسم آمریکا بسادگی امکان پذیر نبوده و خود این مسئله دامنه "بحران حکومتی" را گسترده ترمی سازد. نکته قابل توجه اینک در تمامی موارد ترجیح امپریالیستها به ابقای همین حکومتها - تا آنجا که ممکن است - و حذر کردن از انجام جابجایی بوده است. چرا که این جابجایی ها مسلماً خلأ و زمینه هایی را برای نفوذ بلوک رقیب باز نموده و شکافهای عمیق ترو گسترده تری را برای فوران خشم انقلابی توده بوجد می آورد. اما ترجیح امپریالیستهای چیز است و توان آنها چیزی دیگر!

نویسنده کمونیست در ادامه بحث می نویسد: "بحران حکومتی موجود در کشورهای تحت سلطه در اساس بسبب اذیت رفتن دورنمای توسعه اقتصادی در اثر بحران اخیر اقتصادی جهانی و پدید آمدن جریان تازه ای از اعتراض اجتماعی مبتنی بر شکل گرفتن طبقه کارگر - بعنوان طبقه اصلی استثمار شونده در این کشور - ها، رقم زده شده است."

و ادامه می دهد: "بی افقی و آشکار شدن ورشکستگی و عدم کفایت جریانات حکومتی بورژوازی در کشور - های تحت سلطه، رکن بحران حکومتی موجود را می سازد."

"بی کفایتی" و "بی افقی" در چه موزهی؟ اکثر قرار است "جنبه کمابیش عمومی بحران حکومتی" بزم نویسنده "سست شدن پایه سرکردگی یک -

جانبی آمریکا در درون اردوگاه امپریالیستی غرب" باشد و اگر قرار است این "بحران حکومتی با اذیت رفتن دورنمای توسعه اقتصادی" رقم خورده باشد، پس اینهمه جمله پردازی برای چیست؟ آیا حکما نمی دانند که کفایت ها، توان - ها و محدودیتهای حکومتهای وابسته بطور بلا فصل به گردانندگان اصلی آنها یعنی امپریالیستها بازمی گردد؟ واقعیت اینست که امپریالیستها وقتی یکی از وابستگانشان به "بحران حکومتی" گرفتاری شود، از راسی لیاقت و پرازاشتباه و لغزش می خوانند. مثلاً وقتی مارکوس چند آنها را بست، مطبوعات آمریکائی پر شد از اسناد و مدارکی که نشان می داد چگونه وی در اوجشان کاخ سفید کنگهای آمریکا را خرج زن و بچه اش می کرده است! آیا اینکه در بحران قرضی که امروز گریبانگیر اکثر کشورهای آمریکا لاتین می باشد، بانکهای امپریالیستی در گزارشات خود حکام این کشورها را بی لیاقت و عقب افتاده و مستول این بحران می خوانند. گوئی اینها چیزی غیر از کار گزاران خودشان یعنی حکومت های کمیر ادوری هستند. و بنظر می آید که این تبلیغات چندان بی اثر نبوده و تأثیرات معینی را بر تحلیلهای نیروهای نظیر حکما که از بررسی و برخورد علمی به تضادهای بنیادین مجموعه سیستم امپریالیستی عاجزند، بجای گذارده است.

بنابراین چه گفته شد، و با توجه به اوضاع حاد جهانی و راه حل نهائی و اجتناب ناپذیر امپریالیستها برای برون رفت از بحران چیزی که برای هر دو بلوک از اهمیت درجه اول برخوردار است، نه منافع فی الفور و کوتاه مدت اقتصادی بلکه ملاحظات و منافع نظامی - استراتژیستیک است. این نیاز سرمایه مالی امپریالیستی در رقابتهای افکار کیخته و تدارکات جنگی است که در درجه اول حکم به چنین چیزی می دهد. ضرورت بازگشایی باب مرادفات مابین امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی - بدون کوچکترین توجهی به پان اسلامی بودن حکومت ایران - نیز از همین نیاز نشأت می گیرد. اینکه عربستان سعودی که بنا به محاسبات حکما قرار بوده بیش از هر حکومت دیگری از پان اسلامی بودن رژیم خمینی رچر کشیده باشد در تمام چند ماه اخیر برای تأمین مایحتاج جنگی رژیم (فراموش نکنید که بزم نویسندگان کمونیست، جنگ خلیج مظهر و بهترین تبلور سیاست پان - اسلامی است) به ایران اعتبار می داده است نیز پاسخی به این نیاز عاجل می باشد. مسئله مقابل پای امپریالیستها (اعم از غرب و شرق) آنست که بالاخره ایران پایگاه جنگی کدام بلوک خواهد بود و در مقابل نیاز و مسئله ای چنین عاجل ویراهمیت، پان اسلامی بودن حکومت ایران آنچنان کم رنگ می شود که کوچکترین ردیائی از آن در وقایع اخیر بچشم نمی خورد.

سرکیجه ویرا کندگی در

تاکتیکهای امپریالیستی یا

سرکیجه ویرت گوئی نویسنده کمونیست؟

" در برابر این بحران حکومتی ... بورژوازی امپریالیستی در رأس اردوگاه غرب، جز بر خوردهای واکنشی و روی آوردن به تاکتیک های فاقد مبنای استراتژیستیک راهی در مقابل خود نمی یابد. " " انقلاب ۵۷ ایران کنه بلوغ و تهدید خرد کننده این بحران حکومتی را عریان ساخت. آمریکا و دیگر دول امپریالیستی غرب رابه سرکیجه انداخت - این سرکیجه خود را هر روز در اشکال دیگری از چنگ و چانه زدن با دیگر تاورهائی مثل مارکوس و ... گرفته تا ویرا کندگی در بر خورده بحران آمریکائی مرکزی و نیکیار اگرآ، دخالت نظامی نماینده آمریکا در کشور چند صد هزار نفری گرانادا، سر - گردانی ویرا کندگی در قبال بحران آفریقای جنوبی و بالاخره تنونه هائی مثل شاخ به شاخ شدنهای آقای ریگان، با سرهنگ قذافی تجدید می کنند. "

(تأکید از حقیقت است)

تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه داری اخیر - یالیستی خود را در حدت یابی روز افزون رقابت های امپریالیستی و تشدید تضادهای اجتماعی و فرا یافتن مبارزه طبقاتی در سطح بین المللی بنمایش می گذارد. این امر محاسبات و راه "حل" های نویی رابه امپریالیستها تحمیل می کند. جهان به صفحه شطرنجی می ماند که بازیگرانش بزمنه استراتژی مات کشردن حریف و کسب پیروزی، حرکات حساب شده و با برنامه ای رابه پیش می برند. هر چند پدیده های اجتماعی بنا به دخالت فاکتورها و پارامتر های بینهایت و حساب نشده دارای آنچنان تضادهای فشرده و عمیقی هستند که پیچیدگی بازی شطرنج در مقابل آن هیچ بحساب نمی آید، اما این خود دلیلی است بر آنکه چگونگی "حل" این تضادها از اهمیت حیاتی برای آن استراتژی برخوردار می شوند. در این دوره برای امپریالیستها، استراتژی تجدید تقسیم جهان - از طریق برپائی جنگ امپریالیستی - تنها راه "تنظیم" و "حل" اساسی این بحران است. و در مورد این مسئله آنها نه گنج هستند و نه پراکنده. مجموعه حرکات و مانورهای سیاسی و نظامیشان نیز مبتابه تاکتیک هائی بر مبنای این استراتژی می بایست مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرند. اما اگر منظور حکما از "پراکنده بودن صف امپریالیستهای غربی آن است که اینها با یکدیگر اختلاف نظر و حتی تضاد منافع معین دارند، باید گفت که این نه مسئله ای عجیب است و نه کشفی تازه. چرا که هر یک از دول بقیه در دهه ۱۸

وضعیت سیاسی

امپریالیستی بمثابه نمایندگان سرمایه های مجزای مشخص با ریشه ملی مطرح هستند و بسر مبنای همین ریشه های جداگانه، بعنوان سرمایه های رقیب در ارتباط با یکدیگر عمل می کنند. اما، در هر دوره مشخص و بر مبنای ترکیب معین ساختار جهان امپریالیستی، نقش و موقعیت قدرت یا قدرتهای سر کرده، رشد تاریخی نیروهای مختلف، تغییر و تحولات سیاسی - استراتژیک جاری و، بلوک های مشخص و قابل تفکیک متقابل و متعارض حول منافع واحد استراتژیک شکل می گیرند و رقابت فزاینده و گریز - ناپذیر درون سیستم را بصورت دو صف بندی متخاصم مالی - نظامی عینیت می بخشد. از این جاست که تضادهای درون هر بلوک تابعی از تضاد بزرگتر (یعنی تضاد میان دو بلوک) بوده و اتحاد استراتژیک میان اعضای هر بلوک (علیرغم اختلافهایشان) امری ممکن و عینی می باشد. آنچه علیرغم تضادهای موجود درون هر بلوک بلا تعویض می ماند اتحاد و اعمال سیاستها در جوابگویی به نیازهای استراتژیک سرمایه آن بلوک بطور کل در چارچوب امکانات آن سر تا می باشد. این سرمایه است که نمایندگانش را هدایت می کند و نه بالعکس. این عنصر مهم و تعیین کننده در بررسی سیاستهای امپریالیستها است. اینکه سیاستهای اتحاد شده از جانب امپریالیستها برای مقابله با معضلات و نقاط ضعف امروزیشان به ثبات و بهبود دراز مدت نمی انجامد و فراگیر نمی باشد، رانمی توان پراکنندگی نامید. این بیشتر، تعیین مورد بورد و بکار بست مورد بورد سیاستهای رفع بحران و نقاط ضعف است و بعید نیست که حکما بواسطه عدم درک علمی از قوانین کارکرد این سیستم و وضعیت کنونی سرمایه چنین فاکتوری را برای خود پراکنندگی معنی کرده باشد. اما این سیستم قوانینی دارد که باید آنها را بطور علمی درک کرد و الا احکام صادره در این مورد، تماما بی پایه خواهد بود.

جلوه دادن تاکتیکهای امپریالیستی بعنوان حرکت کج سرائی که گویا فاقد هر گونه استراتژی هستند، نهایت کند ذهنی است، چرا که پیچیدگی پدیده های اجتماعی را ساده - انگارانه منکر می شود، چشم و گوش طبقه کارگر را بروی واقعیات جهانی می بندد و مهمتر از همه بروی این مسئله پرده می افکند که این سیستم دارای قوانینی است و حرکت نمایندگانش را کارکرد این قوانین تعیین می کند و نه کج کج سری این با آن سردمدار حکومتی و بدین ترتیب، بخصوص در این زمان طبقه کارگر را در برابر فرصت ها و خطرات ناشی از حدت یابی تضادهای جهانی خلع سلاح کرده و در بهترین حالت منفعلساز

می سازد. اینکه امروزه تمام چاره جوئی های امپریالیستی در مقابل مشکلات شان، علیرغم بوجود آوردن بهبودهای نسبی و قسمی بسرعت بضد خود بدل می شوند و کارآئی سیاستهای سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را ندارند، بواسطه "کجی" آنها نیست. علت، موقعیت متفاوت سرمایه در آن دوران و امروز است. علت، نیازهای متفاوت و توانائی های سرمایه در آن دوران و امروز است. امروز امکانات سرمایه در همین حد است! حکما در اثبات ادعای بی پایه خود مبتنی بر فاقد استراتژی بودن تاکتیک های امپریالیستی سر کجیه گرفته و بهر دری می زند و علت تمام مانورهای امپریالیستی، تمام تدارکات جنگی و تمام تغییر و تحولات مشخص و هدف مند امپریالیستی را در سر کجیه گرفتن بلوک غرب خلاصه می کند (شرق امپریالیستی هم که انگار نه انگار وجود دارد). رویدادهای پراهمیت جهانی همچون دخالت نظامی آمریکا در کرانادا، تجاوز آشکار نظامی به لیبی، تغییر و تحولات حکومتی در فیلیپین و هائیتی، تجدید مناسبات با حکومت پان اسلامی ایران و حتی بزمین خوردن موشک هسته ای روس ها در خاک فنلاند، همگی بر زمینه استراتژی معین ایندوره امپریالیستها و بر بستری جهانی بحرانی بوقوع می پیوندند که مشخصه اصلیش آمادگی و تدارک دو بلوک برای جنگ تجدید تقسیم است. برخلاف نظر حکما، آنچه در کرانادا اتفاق افتاد، نمایش یک مشت کج سر نبود. جایگاه چنین واقعه ای بیش از هر چیز در ارتباط با اهمیت منطقه دریای کارائیب، مناسبات دولت سرنگون شده با بلوک شرق، اهداف تبلیغاتی امپریالیسم آمریکا است که تعیین می شود.

یا آنچه بشکل پراکنندگی در اتحاد پاره ای تصمیمات و پیشبرد برخی "تندیها" - اساساً تبلیغاتی - از سوی بلوک غرب در بر خورد به رژیم آفریقای جنوبی بچشم می خورد نیز بهیچ وجه نشانه پراکنندگی این بلوک نیست. واقعیت اساسی اینست که همه آنها بر سر لزوم - و *

* هر چند همه این تدابیر بالا جبار بضد خود بدل شده و هر بار امپریالیستها را با درجه شدیدتری از بحران مواجه می سازد.

اجبار - به حفظ نظام آپارتاید تایکدیکر اتفاق نظر دارند. برخلاف تصورات و شك و شبهات حکما، امپریالیستهای غربی با پیروی از منافع بنیادینشان و با توجه به جایگاه آفریقای جنوبی در شبکه جهانی شان هیچ شك و سردرگمی و هیچ پراکنندگی در حفظ نظام آپارتاید ندارند. پایه مادی برداشت صوری حکما و بحث از "سر کجیه" امپریالیستها برای این مسئله استوار است: ندیدن یا عدم توجه به قوانین کارکرد سیستم امپریالیستی بعنوان مبنای تحولات. و در نتیجه عدم شناخت از عوامل منعکس کننده موقعیت کنونی سرمایه و عدم درک این واقعیت که: تنه راه حل قطعی موجود در برابر سرمایه برای حل بحران و معضلاتی که منعکس کننده این بحران است، عبارت است از شکل دهی مجدد به ساختار مناسبات اقتصادی - سیاسی جهان، یعنی قالب ریزی دوباره مناسبات و صف بندی های موجود در جهان از طریق یک جنگ تجدید تقسیم جهانی.

خلاصه کنیم، مجموعه حرکات و مانورهای - سی و نظامی امپریالیستهای از یک بیماری "سر کجیه" نبوده، بلکه ریشه در پیوسیدگی و کندیدگی سیستمی دارد که امروز بیش از هر زمان دیگری در آستانه فروپاشی قرار گرفته است و همین مسئله عالیترین فرصت ها را مقابل پرولتاریای انقلابی، برای نابودی قطعی و ابدی آن گشوده است. فرصت هائی که تنها با اتکاء به تئوری علمی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون قابل درکند و تنها از طریق پیشبرد مبارزه ای آگاهانه بر چنین اساسی است که می توان پیروسی نابودی نظام سرمایه داری را تسریع نمود. این چیز است که حکما به طبقه کارگر نمی گوید.

پان اسلامیس و جنگ

نویسنده کمونیست، بعد از پایه ریزی تئوریک مبحث پان اسلامیس و کنار هم چیدن وقایع و شواهد "انکار ناپذیر" از چهار گوشه جهان، به بحث رابه نکته پایانی - به بخش نتیجه گیری، عملی - می رساند. در این قسمت، تلاش فراوانی برای نشان دادن سرنوشت جنگ ایران و عراق بخرج داده شده و "عامل تعیین کننده در سرنوشت جنگ"، سناریوهای "محتمل برای ادامه یا پایان آن" و بالاخره شعار مرکزی حزب حول این مسئله

خمینی

بوده و نمی توانست بمثابه یک نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک خود را بر روند انقلاب ایران بجای گذارد.

۲- امپریالیسم آمریکابه نوعی از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود در ارتش - به آن شکلی انتظارش می رفت - علیه انقلاب "خودداری" کرد تا از ریسک مواجهه با وضعیتی نهایتاً غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوری هایش از حد در اوضاع باز شد و یا گسستی تعمیق یابنده بوقوع بپیوندد) بپرهیزد. این امر خود ناشی از عمق بحران و دامنه تأثیرات آن بود.

بروی کاغذآمده است. و اینجاست که آنهمه عبارت پردازی های مغشوش و برخوردارهنگامی التقاط آمیز تحت پوشش "دیالکتیک" نتیجه عملی فرمیستی و مرحله گرایانه خود را نخست و عربیان بروز می دهند. ما همانطور که پیش از این در مقاله "گره کورجنگ خلیج" متذکر شدیم:

"سرنوشت این جنگ خسته کننده و بی پایان نیافتنی در گرو قوای طرفین درگیر و نتایج حتمات دیوانه وار ایران یا ضربات قسوی عراقی بمرکز جمعیت و منابع اقتصادی و نظامی ایران هم نیست. ایران و عراق بارها اقدامات و تدابیری را برای بدست آوردن موقعیت برتر نظامی و جغرافیایی بکار بسته اند و اینک نمی توانند کاری کیفیتا فزون تر آنچه تاکنون انجام داده اند به پیش برند. اگر قرار بود مسئله جنگ با این چیزها حل شود خیلی پیش از اینها حل شده بود..."

مطمئناً جنگ خلیج تنها در مناسبات نیروهای مسلح دو کشور یا طرح های کوتاه مدت و دراز مدت نظامیشان خلاصه نشده بلکه بصورت پدیده ای متعلقه ای در متن تحولات جهانی مطرح می باشد و بیش از هر چیز، این عرصه جهانی است که تعیین کننده سیر تحولات این جنگ می باشد و غیر از این نگرینستن به آن، غیر علمی و موجب گمراهی است. (حقیقت، دوره دوم - شماره ۲ - آذر دی ۶۴)

ما در آن مقاله و مقالات دیگر نشان دادیم که چگونه جنگ دقیقاً برای بسط دامنه نفوذ بلوک جنگی غرب در منطقه خلیج، پر کردن خلأ قدرت منطقه ای در ایران و همچنین بسط نفوذ امپریالیسم آمریکا در عراق و عقب نشاندن بلوک سوسیال امپریالیستی رقیب برآه افتاد و ادامه پیدا کرد. و از این صحبت کردیم که چگونه هر دو بلوک رقیب با اتخاذ حرکات و ضدحرکات بی دربی - در هر دو سوی سنکر - می کوشند جنای پای کنونی خود را مستحکم ساخته و جای پسای نه بی را برای خویش بدست آورند. تمام بحث ما این بود که چگونه موقعیت کنونی مناسبات بین المللی و گره خوردن تضادهای امپریالیستی در عرصه خلیج دست زدن به اقداماتی قطعی از جانب هر یک از آنان راه ریسکی بزرگ بدل کرده است. یعنی هر اقدام قطعی می تواند جرقه جنگ جهانی امپریالیستی باشد. در پایان همان مقاله آورده ایم که:

* در اینجا به این بحث نمی پردازیم که چگونه حکما بدون کوچکترین اشاره با انتقادی به تحلیل گذشته "مارکسیسم انقلابی" از جنگ، موضع عوض کرده و نیازی هم به توضیح علل این تغییر موضع به مردم نمی بیند. (رجوع کنید به بیانیه های اتحاد مبارزان کمونیست در همراه

"دوبلوك امپریالیستی به بازیهای خود در عرصه جنگ خلیج تافزارسیدن شرایط دست زدن به پیشرویهای قطعی در منطقه - که خود اعلام کرده اند به احتیال قوی مصادف با شروع جنگ جهانی خواهند بود - ادامه خواهند داد."

همه این واقعیات نشاندهنده حساس بودن موقعیت ایران و منطقه بوده و جایگاه پراهمیتش را در محاسبات و مناسبات جهان امپریالیستی تصویر می کند. اما در مقابل ما، نویسنده گسان شریه کمونیست قرار دارند که با "ساده کردن مسئله پیچیده سرنوشت جنگ خلیج (بشکلی که خواهید دید) نهایت محدودتگری و ساده لوحی را بنمایش می گذارند. کمونیست می نویسد:

"تحولات جنگ عملاً به نتایج زور آزمای های نظامی گره خورده است."

اشتباه نکنید! منظورشان نتایج زور آزمای نیهیهای نظامی در عرصه جهانی و میان دوبلوك امپریالیستی نیست، بلکه درباره لشکرکشی های جمهوری اسلامی، حملات هوایی عراق و تبادل آتش توپخانه دو طرف صحبت می کنند! و این یعنی بی نتیجگی را بجای نتیجه جا زدن عوامل تعیین کننده را رها کردن و در عوض به فاکتورهای تبعی جنگ انداختن. امانیسنده "دور-اندیش" کمونیست به این بسنده نکرد و "نتایج محتمل" متفاوتی را که بنظرش می رسیده بسوی کاغذ آورده تا مبادا طبقه کارگر دچار سردرگمی گردد و در مقابل سیر تحولات خلع سلاح شود:

"یک موفقیت تعیین کننده توسط رژیم اسلامی [ملا فتن بصره؟]، با بسط نظریه انداختن سیستم حکومتی در منطقه [یعنی در کویت، امارات بحرین، اردن، عربستان سعودی و...]. دول بیشتری را عملاً به دایره این جنگ خواهد کشاند، [یعنی این کشورها بطور مستقیم درگیر جنگ با حکومت پان اسلامی ایران خواهند شد، اما در نهایت تعجب: [برای مدت طولانی تری به حکومت پان اسلامی امکان بقاء خواهند داد!]"

[یعنی قوای طرف مقابل رژیم ایران در جنگ تقویت می شود اما این به بقاء حکومت پان-اسلامی کمک خواهد کرد!]

(تأکیدات و عبارات داخل کروشه از حقیقت است.)

این سناریو را جدی نباید گرفت، نویسنده صرفاً حدسیاتی را مطرح کرده که حتی - آنطور که لنین می گفت - "داهیانه" هم نیستند، بلکه فقط حدسیاتند و بی پایه و اساس و متناقض.

و اما، سناریوی دوم:

"ناکامی نظامی رژیم اسلامی که به پنبیرش منار که جنگ بیانجامد، منجر به آن خواهد شد که حکومت پان اسلامی مستقیماً رودر روی مشکلات داخلی قرار بگیرد، [دقت کنید! یعنی در حال حاضر مستقیماً رودر روی مشکلات داخلی نیست] شکاف موجود در حکومت دهان باز کند، به تحریک

سیاسی در سطح جامعه میدان دهد و بار دیگر در این مهمترین کشور منطقه امکان دخالت فعال توده ها را در بحران حکومتی گریبانگیر بورژوازی فراهم کند. [یعنی نوعی دموکراسی نسبی یا ناقص بار دیگر بر وجود آید]

(عبارات درون کروشه از حقیقت است.)

این سناریو که باب طبع نویسنده کمونیست است، مبنای تنظیم شعار و برنامه مبارزه ای عملی می گردد:

"مبارزه ای که کارگران ایران باید در آن بکوشند، دورنمای صلح و آبادی و رونمای سرنگون ساختن رژیم اسلامی گره بزنند و برای سلب توان ستونگری جنگی این رژیم، جنبش عملی قطع جنگ را با بسیج وسیعترین توده های معترض در مقابل او قرار دهند. [تأکیدات از حقیقت]

آنچه در این تصویر بهیچوجه جایی ندارد، فاکتور مبارزه آگاهانه انقلابی و مسلحانه توده ای که حزب انقلابی پرولتاریا می باید در تدارک برپائی و رهبری با تمام قوا تلاش کند، است. حکما مبنای محاسبات و پیش بینی - مایش را فاکتورهای "موجود" قرار داده و حداکثر کاربیشهادیش به طبقه کارگر، عکس العمل نشان دادن در برابر وقایعی "مقدر" است. شیوع ایده فرمیستی "سلب توان ستونگری جنگی رژیم" و پیش گذاردن شعار "قطع بیدرنگ جنگ"

در شرایط ظهور مساعدترین فرصتها برای پیش رویهای انقلابی پرولتاریا، دلیلی تازه و بارز از این واقعیت است که حکما، نه آن شکل رزمنده پرولتاریاست که تحت هر شرایطی و خصوصاً در اوضاع مساعد کنونی که قدرتهای امپریالیستی در گرداب بحران فرورفته، حکومت بورژواکمپرادوری اسلامی تاخرخیره گرفتار تضادهای لاعلاج بوده، و نفرت عمیق و گسترده توده ها از رژیم بحد اکثر وجود دارد، جنبش انقلابی را در میان مردم دامن زند، آگاهشان سازد، برای برپائی جنگ خلق متشکلشان کند و به یک معنی تحریک توده ها را در جهت انقلابی آگاهانه هدایت کند. و نه آن پیشتاز آگاه و روشن بین طبقه کارگر است که بسا هدایت پیروزمندان غیرمسلحانه توده ای بساط هیئت حاکمه را در هم بریزد، آنها را به سرکبیجه اندازد و در مقابل امواج سهمگین جنگ خلق هزارپاره شان کند و به این مفهوم، شکاف موجود درون حکومت را عمق بخشد. حکما این واقعیت را در سیاست و عمل خود بارها اعلام نموده و باز هم خواهد نمود. ●

راه کارگر و تکذیب نامه اسحق شمیر!

الحق که اسحق شمیر "نامردی" کرد. اوبجای اینکه تکذیب نامه اش را سربسته و مثلاً از طریق حزب رویزیونیست اسرائیل بدست راه کارگرها برساند، آنرا درملاء عام درمقابل نمایندگان رسانه های گروهی سراسر جهان علنی نمود. این اقدام خصوصاً در موقعیتی که راه کارگر هنوز موفق به پاسخگویی به اعتراضات شدید کاخ سفید، دانمارک، ایتالیا و... حتی اتحاد شوروی! در مورد نظرات "تفرقه افکنانه" خود نگشته بود، ضربه ای بسیار سنگین بر اظهارات سیاسی راه کارگر وارد آورد.

درست دو هفته قبل از برملاشدن "روابط پنهانی" امیربالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی و ماجرای ارسال اسلحه به ایران از هزارویک کانال غربی - فعلاً به کانال های شرقی کاری نداریم - راه کارگر در مقاله ای تحت عنوان "فتح نزدیک، سراب است!" چنین نوشت:

"رژیم... در عرضه سیاسی نیز هم در داخل و هم در سطح بین المللی در انزوای کامل قرار گرفته است." (راه کارگر ۲۱، مهر ۱۳۶۵)

تأکیدات از حقیقت است) این اظهار نظر "تفرقه افکنانه" که بقصد جدا کردن حکومت کنرادور اسلام از پشتیبانان آشکار و پنهان امپریالیستش ابراز شده بود، دولت های مختلف با سرازیر کردن اخبار و اطلاعات و آمار و ارقام در نفی "انزوای کامل" رژیم خمینی پاسخ گفتند.

حالا مجسم کنید نویسندگان راه کارگر را - در شرایط بدروخی - بوفتیکه رنگ خانه شان بصدای درمی آید و ریدی روزنامه های ۱۸ آذر ماه را بداخل می اندازد و می رود. راه کارگر - بیها بانکرانی و کجکاوای تئورها را زیر و رو می کنند.

اظهارات اسحق شمیر در کابینه اسرائیل

اخیراً نشریه راه کارگر، ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران در شماره ۲۱ خود، مورخه مهرماه ۶۵ مطابق با ماه عبیری یکم در بخش پاسخ به نامه ها ادعا کرده است که:

"اصرار رژیم به تداوم جنگ با عراق، تجلی موردی این نیاز ذاتی به جنگ است و حتی اگر

رژیم تحت شرایطی ناگزیر از قبول آتش بس با عراق شود، در جنگ طلبی این رژیم تغییر سری حاصل نخواهد شد و در اولین فرصت مساعد لشکرکشی برای صدور انقلاب اسلامی را از سر خواهد گرفت، کما اینکه سقوط فرضی عراق و سلطه ولایت فقیه بر آن کشور نیز که شکلی از پایان جنگ با عراق است، بهیچوجه بمعنی پایان جنگ بطور کلی و بمعنی پایانی بر جنگ طلبی ذاتی رژیم فقهان خواهد بود و همانطور که سردمداران رژیم بارهایی پرده عنوان کرده اند، با فتح عراق نوبت به اسرائیل و دیگر کشورهای خواهد رسید و جنگ تارفع فتنه از عالم ادامه خواهد یافت."

بدینوسیله بنیاندکی از جانب دولتست اسرائیل، این اظهارات خلاف واقع و تفرقه افکنانه را محکوم کرده و اعلام می دارم که منظور ما از شرکت در توافقات کاخ سفید و رژیم آیت الله، بخاطر کمک های انساندوستانه به ملت دوست - آمریکا - و آزادسازی گروگانهای آمریکائی و اسیران اسرائیلی در لبنان بوده است. و مادر نوبت های مختلف محمولات اسلحه آمریکائی - اسرائیلی را بقصد ایران ارسال داشته و نشان به آن نشانی که طبق گینزارش هفته نامه نیوزویک، کشتی های حامل سلاح به ایران در راه بازگشت میزان فراوانی پسته و رفسنجان را با خود به همراه آورده و در عرض چند هفته قیمت پسته در بازار ازل آویز به زیر نصف تنزل کرد!

با احترام اسحق شمیر
نخست وزیر

- رونوشت به سازمان ملل
- رونوشت به کاخ سفید
- رونوشت به اتحاد شوروی.

در خبر است که نویسندگان راه کارگر، اینک به انتظار تلگراف اعتراضی حکومت آرژانتین - یکی از صادرکنندگان اسلحه آمریکائی به ایران - نشسته اند که در آن اتهام "تلاش جمهوری اسلامی برای سرنگونی دولت آلفونسین و برقراری ولایت فقیه در آن کشور" قریباً رد شده است. آخر، راه کارگر بیهوده همان بخش پاسخ به نامه ها نوشته بودند:

"مانعت از جنگ افروزیهای تازه رژیم فقهان در مرزهای کشور، در حوزه خلیج فارس و

خاورمیانه یا هر نقطه جهان - مثلاً آرژانتین! - جز با سرنگونی این رژیم، محال و غیر قابل تصور است." - داخل کروش از حقیقت است C اما اینگونه دست کل به آب دادنهای سیاسی رانه می توان بحساب بد اقبالی نویسنندگان راه کارگر گذاشت و نه اشتباه معرفتی و ناشی از کمبود اطلاعات کافی دانست. واقعیت آنست که جریانات رویزیونیستی همواره برای آماده کردن زمینه سازش و همکاری با هر نیروی مرتجع و موجه جلوه دادن این سیاست در مقابل توده های مردم، ماهیت و خصلت طبقاتی نیروها و جریانات سیاسی را در پرده نگاه می دارند. برای راه کارگر و امثالهم مهم است که مردم به ماهیت کمپرادوری رژیم جمهوری اسلامی پی نبرند، و این رژیم را بعنوان نیروئی که ذاتاً در مقابل تمام جهان و تمام نیروهای طبقاتی موجود در این جهان قرار گرفته و در انزوای کامل بسر می برد، بحساب آورند. بر همین مبناست که راه کارگر تصویری "بنیاد رتیستی" و "منبیاوراء طبقاتی" از رژیم خمینی ترسیم می کند تا بدین ترتیب بتواند وجود "گسترده ترین صف اپوزوسیون در سطح ملی و بین المللی" را در مقابل حکومت ایران "اثبات نماید، و کارگران و زحمتکشان را به وحدت و ائتلاف با هر کس و ناکسی دعوت کند. ترویج سازش طبقاتی و ایجاد جبهه واحد وسیع با هر آنکس که سرسوزنی با "حکومت بنیاد رتیستی خمینی" مخالفت میو، کار "راه کارگر" است.

حسن دیگر این شیوه تحلیل آن است که تحت شرایط معینی، مثلاً در صورت چرخش رژیم بسوی اردوگاه "سوسیالیستی"، همین "حکومت بنیاد رتیستی" می تواند موضوع وحدت و ائتلاف علیه نیروهای امپریالیستی غرب گردد. در قاموس سوسیال امپریالیستی نام این اوضاع را "ظهور ترفیخوامی عینی" ارتجاعی ترین حکومتها نهاده اند. و ایضا، هنگامیکه برخلاف میل شوروی، چنین حکومتهایی بسوی غرب چرخش می کنند - نظیر جمهوری اسلامی در حال حاضر - بر این پروسه نام "پروسه مسخ" می نهند.

بحران در کاخ سفید

ممنوناً

۲۹ شهری
اسلامی



ریگان به جریان کنتراس، دوکنگره بسراه افتاده و سرخی هم با قضیه ارسال اسلحه به جمهوری اسلامی یافته است. زا مورد بررسی قرار می دهیم. ولی اشاره به این نکته ضروری است که ظاهراً علت بالاگرفتن دامنه دار شدن و تداوم جنجال کنونی علیه سیاست های کاخ سفید، بواسطه فرصتی است که جناح مخالف کابینه ریگان برای عقب نشاندن رقیب در مورد تاکتیک برخورد به مسئله نیکاراگوسا بدست آورده است. ارسال اسلحه به ایران تا حد معینی در این از قیاط، نقش "پیراهن عثمان" را بازی می کند. البته باید توجه داشت که این نکته اصلی این است که امپریالیستهای غربی در چگونگی برخورد به مسئله ایران سیاسی چندگانه و اقداماتی را که شکل موقتی و مقطعی بخود گرفته، اعمال می کنند. این چندگانگی اگرچه تاکتیکی در خدمت استراتژی برگردن خلاه قدرت منطقه ای بسود بلوک غرب می باشد، اما خود بر تبا تقابلات و تضادهای در اردوی غرب بوجود می آورد. از طرف دیگر،

استغفای دریا سالار پوپین دکستر مشاور امنیت ریگان و برکناری معاون وی سرهنگ نورث، ظاهراً آتش افروخته بر سر مسئله ایران را ا شینگتن شعله ورتز ساخته است. بسیاری از محافل و کارشناسان سیاسی بورژوازی، این مسئله را به رسوائی واترگیت تشبیه می کنند که قربانیان عالیرتبه بسیاری خواهد داشت. رسانه های گروهی امپریالیستی با آب و تاب از سرهای نامعلومی یاد می کنند که فردا، نتیجه کیوتین بحران در سید خواهد انداخت. واقعیت چیست؟ آیا سرنوشتی شبیه به نیکسون در انتظار ریگان و کابینه اش است؟ چنین تصویری بمعنای مجرد کردن موقعیت امپریالیسم آمریکا و دولت ریگان از اوضاع کلی جهان امپریالیستی و منافع مشخص بلوک جنگی غرب در پیروسی تدارک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است. واقعیت آن است که از دیدگاه منافع اساسی امپریالیسم یانکی، ریگان و مشاورینش "گناه کبیره ای" مرتکب نشده اند. مقوله ایران، آن میوه ممنوعه نیست که هر کس در سد چشیدنش برآید، مستحق اخراج از بهشت باشد. دعوا فقط بر سر این است که این میوه هوس انگیز - که چشیدنش کاملاً هم مجاز است - را چگونه باید بلعید. جنجال بر سر تاکتیک بلعیدن، ناتوجه به مجموعه تاکتیک های اتخاذ شده و مورد نیاز امپریالیسم آمریکا در منطقه و در شرایط مشخص جهان امروز است. مادر اینجا از "جنجال در جنجال" می گذریم و مسئله نیکاراگوسا و جدلی که بر سر کمک های دولت

استغفای دریا سالار پوپین دکستر مشاور امنیت ریگان و برکناری معاون وی سرهنگ نورث، ظاهراً آتش افروخته بر سر مسئله ایران را ا شینگتن شعله ورتز ساخته است. بسیاری از محافل و کارشناسان سیاسی بورژوازی، این مسئله را به رسوائی واترگیت تشبیه می کنند که قربانیان عالیرتبه بسیاری خواهد داشت. رسانه های گروهی امپریالیستی با آب و تاب از سرهای نامعلومی یاد می کنند که فردا، نتیجه کیوتین بحران در سید خواهد انداخت. واقعیت چیست؟ آیا سرنوشتی شبیه به نیکسون در انتظار ریگان و کابینه اش است؟ چنین تصویری بمعنای مجرد کردن موقعیت امپریالیسم آمریکا و دولت ریگان از اوضاع کلی جهان امپریالیستی و منافع مشخص بلوک جنگی غرب در پیروسی تدارک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است. واقعیت آن است که از دیدگاه منافع اساسی امپریالیسم یانکی، ریگان و مشاورینش "گناه کبیره ای" مرتکب نشده اند. مقوله ایران، آن میوه ممنوعه نیست که هر کس در سد چشیدنش برآید، مستحق اخراج از بهشت

کاخ سفید . . .

اگر هم خطائی از کاخ سفید سرزده مقام شامخ ریاست جمهوری بهیچوجه نباید زیر سؤال برود. افرادی نظیر هنری کسینجر در مواجهه با انتقادات اجتناب ناپذیری که در آمریکا بالا گرفته به هواداران گینج و متگ ریگان اندرزمی دهد که: "رئیس جمهور را از سیل انتقادات محفانه نسبت به یک اشتباه سیاسی مصون دارید!" در ادامه همین تلاشها، رسانه های گروهی ایالات متحده فوراً ماشین آمارگیری خود را بکار می - اندازند و ثابت می کنند که "علیرغم بحران موجود ریگان کماکان از نقطه نظر اکثریت قاطع مردم، بهترین و شایسته ترین رئیس جمهور است". سیرو قایع نشان می دهد که بحران کنونی کاخ سفید، معادل بایک واترگیت جدید (به - معنای سقوط ریگان) نیست، هر چند ضربت تکان دهنده ای بر "پرستیژ کل هیئت حاکمه آمریکا و مشخصاً شخص ریگان" وارد آورده باشد. اگر بحران تا این لحظه از میان مأموریت - اجرایی چند قربانی گرفته تنهایی خاطر است که گینجی و شکاف در افکار عمومی را زائل سازد. "پرستیژ ترک برداشته کاخ سفید" را ترمیم کند و همزمان، تنبیهات معینی را نیز بر ریگان و مشاورانش اعمال دارد. لیکن علیرغم خواست تمامی جناحهای هیئت حاکمه آمریکا، بحران کاخ سفید سر آغاز و نشانه این امر است که از این پس بروز اختلافات تاکتیکی در مورد مسائل پراهمیت بین المللی، جار و جدال و آشوبهای مداومی را در صحنه سیاست امپریالیسم آمریکا ایجاد خواهد کرد و وضع بنیادین نظام پر شکاف و بحرانی امپریالیستی را روشنتر از پیش در برابر دیدگان امکان قرار خواهد داد. ●

تراافقات درونی هیئت حاکمه آمریکا نیز بروی این مجموعه اقدامات استوار بوده و هست آنچه مخالفت خشکینانه وسیعی را علیه سیاست بر ملا شده کاخ سفید برانگیخته - گذشته از جوانب تبلیغاتی و عوامفریبانه آن که برای خنثی کردن اثرات تناقض آشکار میان اقدامات پنهانی دولت ریگان و تبلیغات و جوسازیهای "شدت زوربستی" یانکی ها در ذهن پایه های اجتماعیشان انجام می پذیرد - نتیجه فاسد گذاشتن ریگان و مشاورانش خارج از حدمرز تاکتیکی مورد توافق است. کاخ سفید، "پرنسیپ" مورد قبول هیئت حاکمه را خدشه دار کرده و بدین علت باید "تنبیه" شود. اما از طرف دیگر، این تنبیهات باید طوری انجام گیرد که حتی المقدور کوچکترین لکه ای بر اونیفورم جنگی رئیس جمهور باقی نماند! آخرین رئیس جمهور قرار است نقش رهبری ارکستر هسته ای غرب را بر صحنه تدارک جنگ تجدید تقسیم جهان بعهدہ داشته باشد. سراسر ۶ ساله گذشته بروی این نقش سرمایه گذاری شده، کار شده تا افکار عمومی را حول مقبولیت این دلقک هالیویدی شکل دهند. طی این سالها، ریگان به مظهر احمیای "عظمت آمریکای شماره یک" تبدیل گشته، و قاطعیت و استفاده بی تردید از نیروی قهر را برای سرکوب دشمنان منافع ملی، به روحیه و نگرش افسارسیاری از مردم آمریکایی تبدیل ساخته است. اما حالا، در عرض ۲۴ ساعت، با آشکار شدن ارتباط پنهانی میان کاخ سفید و یکی از همان "دشمنان منافع" بیکباره همه این چهره سازیهازبهر سر سؤال رفته و مقامات عالیرتبه ایالات متحده را به چاره جوئی واداشته است. اینها می گویند:

سربهم سائیدن دیلوك جنگی غرب و شرق و متحدان و دست نشاندهگان در منطقه، آنچنان تناسب قوای را ایجاد نموده که برداشتن هرکام - اتخاذ هر تاکتیک - در قبال هر یک از حلقه - های زنجیر منطقه را به موضوع جدل و نزاع - حتی در میان نزدیکترین متحدان - میسندل می سازد. هراس از اشتباه آمیز بودن یک تاکتیک، و ترس از نتایج منفی آن در منافع کلی امپریالیستهای غربی و مشخصاً آمریکاییست که سیل انتقاد را بسوی کاخ سفید روانه ساخته است. برخی مخالفان سیاست "دیپلماسی پنهانی" ریگان - چه در حزب دمکرات و چه جمهوریخواه می گویند که شناخت رئیس جمهور یا مشاوران نزدیکش از اوضاع ایران و جناح بندیهای درون جمهوری اسلامی ذهنگیرایانه بوده و استوار بر حدسیات است، و بر مبنای حدسیات نمی توان سیاست و نقشه و تاکتیک پیروزمند تدوین نمود. اینها مطرح می کنند که تقسیم هیئت حاکمه ایران به "میانه رو" و "رادیکال" کاری نابخردانه است زیرا بر این واقعیت پره می افکنند که سران جمهوری اسلامی تحت فشار اوضاع و از سر درماندگی و استیصال و مشخصاً بواسطه نیازهایشان در جنگ خلیج دست گدائی بسوی غرب و ایالات متحده دراز کرده اند. و چنین حکومتی ممکن است کاسه گدائی خود را از سوی غرب بطرف شرق بچرخاند گروهی نیز تضادهای مقابل پای کشورهای دست - نشانده عربی را مدنظر دارند و چون مسئله برقراری اتحاد مستحکم منطقه ای بین ایران و دولتهای عرب منطقه را در مقطع کنونی امکان پذیر نمی بینند، بر این اعتقادند که تجدید رابطه با جمهوری اسلامی و نتیجتاً تقویت نسبی حکومت تهران به امریاتی و استحکام دست نشاندهگان منطقه ای جهان غرب ضربه می زند. در مقابل، ریگان صراحتاً اعلام می کند که اوضاع طوری است که دیر جنیدن ما می تواند یعنی از دست دادن ایران باشد. اما علیرغم وجود این اختلاف نظرات و نیز تاکتیک های چندگانه، اردوی غرب بمثابه یک بلوك جنگی واحد بروی چند نکته اصلی اتفاق نظر دارد:

(۱) پشتیبانی کامل از رژیم های کمپرادوری دست نشانده غرب در کشورهای خاورمیانه و تلاش مشترک برای حفظ ثبات آنها، (۲) سوجدوئی از جنگ خلیج برای محکمتر کردن جای پا در منطقه، عقب نشاندن بلوك سوسیال امپریالیستی و برکردن خلاء های موجود، (۳) کوشش برای برقراری یا تداوم سطح معینی از زواجبات اقتصادی - سیاسی با رژیم خمینی در عین استفاده از اهرم های فشار بر حکومت تهران با دورنمای بلعیدن ایران در یک فرصت معین تاریخی.

منتشر می شود:



اثر: باب آواکیان

- صدر کمیته مرکزی

حزب کمونیست انقلابی - آمریکا

یادداشت‌های...

در این شرایط نه تنها پراکندگی، عدم تصمیم گیری واحد و تردید و تزلزل در میان طراحان و فرماندهان قوای نظامی رژیم شایع می گردد، بلکه حتی در صورت توافق به تهاجمی گسترده در جبهه ها، آنها را با احتمال و خطر شکست جدی روبرو می سازد.

اوضاع کنونی مساعدترین فرصت را برای برداشتن گامهای مهم در جهت انجام سازمان ندمی، ارتقای آگاهی انقلابی و حرکت در راه تدارک و برپائی جنگ انقلابی علیه حکومت بورژواکمیترادوراسلامی فراهم آورده است. کارگران پیشروی کمونیست و جوانان انقلابی می باید از فرصت بدست آمده و فرصتهای احتمالی که بدنیاال خواهند داشت حداکثر استفاده را برای سریع و توسعه فعالیت انقلابی در سطح جامعه و در عرصه های مختلف بنمایند. امر سازماندهی افشاکاری همه جانبه سیاسی در میان توده ها، ایجاد هسته های آگاه کوروزمجوی کمونیستی - سول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، که بر راستای جنگ دراز مدت توده ای به بسیج ویرانگیختن توده های کارگروافشارزحمتکشان می پردازد، می باید شتاب یابد. اجرای تمامی رهنمودهای عمومی مبارزاتی از تهیه و پخش تراکت و شناسنامه گرفته تا شعار نویسی حول سرنگونی قهری رژیم جمهوری اسلامی و برپائی جنگ خلق، و نیز مجازات جاسوسان و عوامل رژیم ویرانگریختن توده های انجام مداوم اینگونه اقدامات رami توان و بیاید تشدید نموده. امکانات فرار جوانان عاصی از جبهه های جنگ بواسطه تشدید تضادهای درونی ارتجاع حاکم و تأثیرات این اوضاع برجبه هائزونی یافته است. باید از

این اوضاع مساعد بهره برد. جوانان انقلابی نه تنها می باید از خدمت زیر پرچم رژیم کمپرادوری سرپیچی کنند، بلکه باید با اسلحه برای دامن زدن به جنگ انقلابی به صفوف مایپوسته تحت پرچم ظفر نمون اندیشه مائوتسه دون متشکل شوند. این یگانه پرچم راستین رهائی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده است. هر کمونیست انقلابی می باید این پرچم را در برابر چشمان مردم مبارز و در تقابل با بیراهه های بارها امتحان شده بورژوا فرمیستی و رویزیونیستی به امتزاز در آورد.

کارگران پیشروی انقلابی و کمونیستهای اصیل می باید حساسیت اوضاع را درک کنند، وظایف پیشروی را با تمام قوا عملی سازند و طرق مرکبائی که توسط جناحهای مختلف بورژوازی در مقابل توده ها گشوده می شود را سد نمایند. در این مسیر می باید با اکتونومیسم و انحلال اصول کمونیسم در هر شکل مبارزه نمود و در جهت تحقق هر چه سریعتر وظیفه عاجل کمونیستها در این دوره یعنی تشکیل حزب پیشاهنگ پرولتاریا حرکت نمود. اگر به این امر بیتابی و وظیفه ای حیاتی و مبرم نگاه نشده، اگر کارگران انقلابی و پیشروان کمونیست هزار گامی دچار لغزشهای اکتونومیستی و عطف توجه به مسائل فرعی مبارزاتی گردند، و حتی اگر برای لحظه ای نگاه خویش را از ستاره قطبی انقلاب برگیرند و به نظاره وقایع خرده ریز اطراف مشغول شوند، دقیقاً همان لحظه و تمام فرصت های نهفته در آن را از دست خواهند داد و کماکان در پشت سر وقایع تعیین کننده لنک خواهند زد.

وقایع جاری و تحولاتی که در پیش است، دست عرصه بین المللی را در شکل دهی و هدایت روندهای جاری، به روشنی آفتاب در مقابل حتی کوراندیش ترین افراد قرار داده

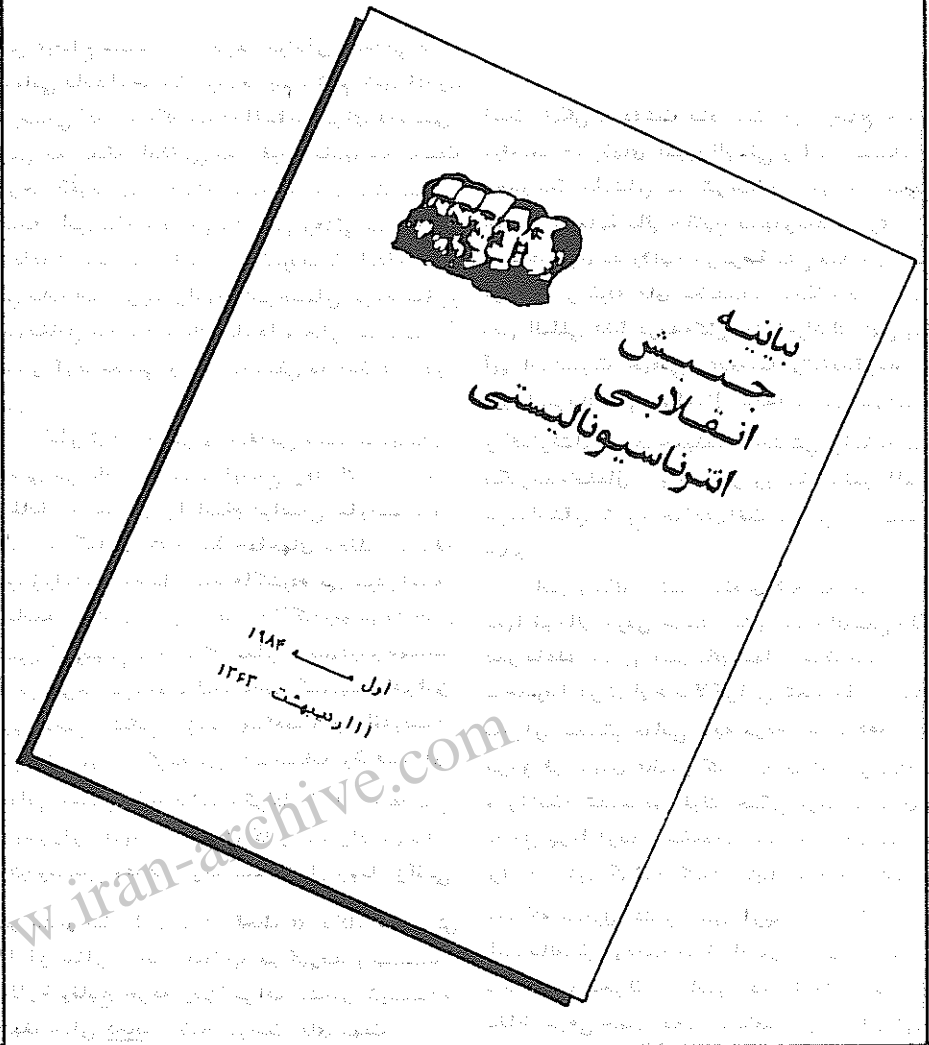
است. لیکن برداشت نادرست از اوضاع جهانی موقعیت قدرتهای امپریالیستی و امکانات و محدودیت هایشان در شرایط بحران حاد کنونی سیستم سرمایه مالی، نتایج بسیار مهلك تری از محدودنگری به وقایع در عرصه ملی ببار خواهند آورد. اگر توده های ستمدیده در نگاه به عرصه بین المللی فقط عرصه کشی های "هولناک" این یا آن ابر قدرت جهانی را ببینند و "اقتدار مطلق" دول امپریالیستی در اعمال سلطه بر سراسر دنیا و کنترلشان بر هر جنبه و جنبشی را نتقصیه بگیرند، انفعال و رخوت و روحیه تسلیم طلبی در میانشان شیوع خواهد یافت، و این خطر بیست جدی.

این رسالت کمونیستهای انقلابیست که نه تنها توخالی بودن عرصه های امپریالیستی، بلکه بجز کاغذی بودن امپریالیستها و مرتجعین را - خصوصاً در شرایط بالا گرفتار شعله های سوزان بحران سیستم جهانی - به مردم نشان دهند، و بروز فرصتهای عظیمی که رشد تضادها و تناقضات و رقابت شدید دو بلوک جنگی غرب و شرق در مقابل پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش مینهد را به آنان گوشزد کنند. باید به توده مانسان داد که مشغول گشتن بیش از پیش قدرتهای امپریالیستی رقیب به تضادهای مابین خود، و محدودیت تحرک و مانور دهی آنها - خصوصاً در نقاط گرهی جهان نظیر منطقه خلیج و ایران - یعنی ظهور و رشد امکانات و فرصت های مساعد برای دامن زدن به جنگ انقلابی و تداوم و گسترش آن در این نقاط. مردم را باید با روحیه جنگاوری و اتکاء به نیروی خود، و با نگرش غلبه بر کلیه امپریالیستها و مرتجعین و حرکت بسوی کمونیسم جهانی تربیت نمود و آگاه ساخت نبردهای عظیمی که در پیش است، جنگاورانی با چنین روحیه و نگرشی را طلب می کند. ●

BOX 80073
10025
GOTTESBORG
MICHIGAN

Handwritten notes in Persian script, including the word "مبارزه" (struggle) and other illegible text.

رفقا! بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رادریسته هار
محافل مخفی پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی تبلیغ
کنیدوبه بحث گذارید.



آدرس
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

BCM RIM
LONDON
WC1N 3XX,
U.K.

رفقا!

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک
و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید،
از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی بامقر
سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس
برقرار کنید،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و
جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید،
این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد
گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی ابدیده گردد!

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079

40052

GOTEBORG

SWEDEN